اسرار الآثار

خصوصی

حرف

ب . پ . ت . ث

جلّد دوّم

تالیف

فاضل مازندرانی

مؤسسهٔ ملّی مطبوعات امری
۱۲۴- بدیع

« ب »

ب

(ب) در عربی حرف جر و وارد بـر اسم برای افادهٔ معانی کثیـره از آن جمله الصاق و ربط است . در کتاب اقدس :

" بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون "

دیگر سببیّت قوله :

" قد ماجت بحور الحکمة و البیان بما هاجت نسمة الرّحمن ."

دیگر استعانت قوله :

" و بها تنصب اعلام النّصر علی القنن والا تلال"

و قوله :

" بل فتحنا ختم الرّحیق المختوم باصابـــع القدرة و الا قتدار ."

دیگر مصاحبت قوله :

" وحمل المیّت بالعزّة والاعتزاز ."

دیگر ظرفیّت قوله :

" واحفظوهم عن الذّئاب الّذین ظهروا بالاثواب ."

ودرآثار عرفانی شیعیان مقامی رمزی الهی نسبت به نقطه و (ب) مذکور و مأثور گردید و درآثار بیانی فلسفه مخصوصی درین باب ابتکار شد که درضمن شرح نام نقطه ثبت است .

ودر توقیعی است :

" الحمدللّه الّذی جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بین البائین فلاحت و اضائت " الخ

که مراد رمز باب میباشد ودرضمن (س) نیز ذکراست.

ودرآثار ابهی (ب) و (ب هـ) رمز از خودشان بسیار است وازآن جمله درلوح حروفات مقطّعه مذکوره ضمن نام یحیی قوله :

" هذا کتاب من الباء قبل هاء "

ونیز (ب) بدانگونه که درضمن لغت صحیفه از

صحیفة العدل نقل است درالواح رمز از ملاّ محمّد باقر بشرویه از حروف حی گردید و نیز شهر بارفروش مازندران که درعصر پهلوی به (بابل) مسمّی گشت بنام (ارض الباء) وبه عنوان (ب) درآثار مذکور میباشد و بشرویه خراسان بعنوان (ب) یا (ب ش) درالواح وآثار بسیار مسطور است بدین طریق :

" جناب ملاّباقر ب بسم اللّه الاقدس الابهی" و " جناب اسمعیل ب " " جناب محمدحسن ب " و " جناب ابوالحسن ب"

" ورقة الفردوس ب ان یا ورقتی اذا هبّت علیك فضلی من مشرق عنایتی و حضر تلقاء وجهك لوح امری الّذی نزل من سماء مشیتی و هواء ارادتی خذ یه وضعیه علی عینك ." الخ

" روحانی ب بسم اللّه الاقدس ان یا امتی قدرقم لك کتاب کریم انّه من لدی الرّحمن الرّحیم " الخ

" ب آقا محمد حسن الّذی فاز بلقاء اللّه " الخ

" بسم اللّه الاعظم الابهی محمد حسن فی با " الخ

" یا حزب اللّه فی الباء والشّین اسمعوا نداء اللّه الملك الحق العدل المبین "

و نیز (ب د) در بعضی از الواح رمز از بادکوبه است قوله :

" انّا اردنا ان نذکر فی الحین اولیائی و احبائی فی الباء والدّال " الخ

و نیز (ب) در برخی از الواح رمز از بیروت شد قوله :

" حمدًا لمن تشرّف ارض الباء بقدوم من طاف حوله الاسمآء " الخ

و مراد از " من طاف حوله الاسمآء " غصن اللّه الاعظم است که به آن ایّام در بیروت بودند .

باب به فارسی پدر و بر بزرگان خصوصا مشایخ روحانی اطلاق گردید چنانچه کاتولیکان شیخ و حبر اعظم خود را پاپ و پاپا خوانند که در سورة الهیکل خطاب به اوست :

" ان یا پاپا اخرق الحجبات قد اتی ربّ الارباب فی ظلل السّحاب و قضی الامر من لدی المقتدر المختار ."

و باب به عربی (در) و (مدخل) است . ابواب جمع . وباب به معنی نهایت و شرط و صنف و خصلت و هر

فصلی از کتاب هم اطلاق میشود . در لوح طب است :

" و هذا القول فی هذا الباب فصل الخطاب"

و باب و ابواب به بزرگان خصوصًا بزرگان روحانی که درهای فیض و سعادتند گفته میشود و حدیث نبوی " انا مدینة العلم و علی بابها" معروف است ."

و از آثار نقطه در رساله غنا است :

" روایت مهزم اسدی از امام جعفر صادق قال قال رسول اللّه انا المدینة و علیّ الباب فکذب من زعم انّه یدخل المدینة لا من قِبَل الباب"

و نیز در صورت زیارت در حق حضرت امام حسین است :

" السّلام علیك یا باب اللّه السّلام علیك یا کلمة اللّه"

و در شرح کوثر راجع به ابواب و نوّاب بعداز امام حسن عسکری است :

" فاعرف ان له کان غیبتان باذن اللّه و قد حضر ما بین طلعته خلق و لا یعلم عدّتهم الاّ من شاء اللّه و ان فی الغیبة الصغری له وکلاء معتمدون و نوّاب مقرّبون و ان مدتها قضت فی سبعین سنة و اربعة

وعدة ايّام معدودة و ان فی تلك الايّام كان نوّابه
روحی فداه عثمان بن سعيد العمری و ابنه ابی جعفر
محمد بن عثمان و الشّيخ المعتمد به الشيخ ابوالقاسم
الحسين بن روح ثم علی بن محمد السميری و انهم
كانوا فی غيبته الصغری محالّ الامر و مواقع النّهی وان
الشيعة يرجعون اليهم فی اوامر الالهيه و الشوءنات
القدسيّة المشرقة من ناحية المقدسة ... ولو ان ظهر
من الابواب الاربعة آيات عجيبة و من المفترين سيئآت
عظيمة ولكن لم يعدل فی كتاب اللّه بحرف من توقيعات
المتلألئة من نور الجلال ... فاذا عرفت مقام الابواب
فايقن انّهم لم يبلغوا بمقام الّا بطاعته روحی فداه بعد
معرفته و ان نيابة العامة لاعظم من الخاصة لانه بنفسه
يوقد من نار الحبّ لمعرفته و طاعته ." الخ

و در اثری به امضاء خادم ٦٦ خطاب آقا ميرزا ابوالفضل
گلپايگانی است :

" و اينكه در باره شلمغانی و ما ذكره فی ظهور
اللّه الاعظم مرقوم داشتيد عرض شد هذا ما نطق به
لسان القدم يا ابا الفضل قد نطقت الحق و اظهرت
ما كان مستورا فی كلماته مقصود مبشّر يعنی نقطه اولی

روح ما سواه فداه از ذكر اين فقره خرق اوهام ناس
بوده آن جناب ميدانند كه شيعهء غافله درين مقام چه
ذكر نموده اند گاهی به ايادی ظنون ناحيهء مقدسه بنا
نموده اند و هنگامی ذكر سرداب و بحر از السن كذبه
ايشان جاری و ذكر جابلقا و جابلسا و سائر واضح و مبرهن
كل بر مركب هوی راكب و در بيدای ظنون و اوهام
راكض و مقصود حضرت آن كه فی الجمله به اين ذكر
خرق حجاب فرمايند و عارف شوند بر آنكه آن كينونت
مقدسه و ذات مقدس در اصلاب است نه درشهرهای
موهومهء مجعوله چه كه در اول امر استعداد اصفای
بيش ازاين در خلق نبوده و بر حسب ظاهر آنچه
فرموده اند مطابق بوده ما جری من قلمه الاعلی انّه
بنفسه ينطق بين الارض و السّماء بانی امّ الكلام بين
الانام و الحق الظاهر بين الخلق و بيان الرّحمن فی
الامكان تعالی من ذكره و يذكره فی هذا الحين و شهد
له بما شهدت به الكائنات الامر للّه منزل الآيات ."

و در عقايد شيخ شهير احسائی تقريبًا به اسلوب عرفاء
بعد از مقام نبی و امام وجود واسطه ای كه حامل فيض
امام بهر رعيت باشد فرض و به منزله ركن رابع اصول

دین بلکه جزء اخیر علت تامّه است و بموجب حدیث
مأثور " لا یخلوالارض من حجة " هرگز زمین بی وجود
باب چه ظاهر یا غیر معلوم بر قرار نمیشود و حتّی در ایّام
پیمبر هم طبق حدیث مشهور " السّلمان منّا اهل‌البیت ."
سلمان باب زمان بود و " السّلمان باب اللّه " گفتند
و شیخیه بعد از علی بن سمیری مذکور نیز بتوالی قرون
ابوابی را معتقد شدند و ملا محمد باقر مجلسی و بعد
او در قرن دوازده شیخ حسین بن عصفور باب زمان
خود شاید بودند تا آنکه شیخ احسائی و بعد ازو سید
رشتی حائز این مقام گشتند .

و در مناجاتی از نقطه است :

" و انّ البابین لدیك مظهر انورك و سرّك فی
کل العوالم و انّهما من النقباء الطّائفین حولك " الخ

چنانکه ضمن نام احمد در شرح حال شیخ نیز مسطور
میباشد و مراد از بابین شیخ احسائی و سید رشتی
است .

و قوله :

" و ان لاحد منکم فرض ان یدرس فی بیت
باب اللّه المقدّم من آیاتنا " الخ

که مراد از باب اللّه المقدّم سیّد رشتی است و مفاد آنکه
یکی از علماء اصحاب باید در خانهء وی به کربلا تدریس
از روی آثار جدیده نماید .

و در اوّلین کتاب آیات خود یعنی شرح سورهء یوسف
نداء بعنوان بابیت مرتفع نمود قوله :

" و اتّبعوا ما اوحی الینا من احکام الباب فی
ذلك الکتاب مسلما للّه و لامره علی الحق رضیًّا ."

و قوله :

" اعلموا یا اهل الارض انّ اللّه قد جعل مع
الباب (خود آن حضرت) بابین من قبل (شیخ و
سید) لیعلّمکم امره علی الحق بالحق من حوله علی
الحق مشهودًا و انّ اللّه قد قدّر لکم فی الباب بابًا
(ملاحسین بشرویه) علی الاذن لیبلّغکم الی الباب
باذنه ."

و قوله :

" و لقد اخرجها الحجّة بقیّة اللّه صاحب
الزّمان علیه السّلام الی بابه الذکر ." الخ

که در ضمن نام صحیفه و بیان صحیفه مخزونه ثبت میباشد
و در توقیع به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الاّ بمرآة رابع لم یکن نفسه الاّ ظهور مرایا
ثلاثه و لذا قد خلقنی الله من طینة لم یشارك فیهما
احد ."

و شهرت بنام باب باقی ماند که در لوح بهاء الله به
حاجی محمد کریم خان است :

" تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم
و ذکر اتمّ غلط است"

و در ضمن نام (الف) و دعای الغین و ضمن لغت
(جواد) کلمات در عدم ادّعای بابیّت منصوصه و کلمات
منقوله شرح کوثر در بیان اعظمیت مقام بابیّت عامّه ثبت
است و چنانچه در تاریخ مفصّل بیان شد در سنین اولی
ملاحسین بشرویه باب و واسطهٔ ما بین او و شیعیانش
بود و طولی نگذشت که بابیّت را به او واگذاشتند .
و در لوحی است قوله :

" همین ادّعای بابیّت حضرت اعلی روح ما
سواه فداه مدلّ و مظهر شؤن ناس بوده و هست در یک
مقام بابیّت مخصوصه را از خود نفی فرموده اند چه کل
در وادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراك اشراقات
آفتاب یقین نه الاّ من شاء الله و در هر بیان که ازمشرق

ارادهٔ رحمن ظاهر اکثری در ذکر بعضی از نفوس قبل
بوده و اگر خلق مستعد بودند جز ذکر آفتاب حقیقی
و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمیشد
چنانچه از بعضی آیات مبارکه مستفاد میشود بلی رضیع
را لحم مضرّ است سبحان من یعطی کلّ ذیحق حقّه
کلمه ای در باره حسین بن روح از افق قلم آن حضرت
ظاهر هنیئًا لحضرتك ثمّ مریئًا بدوام اسماء الله و صفاته
بما عرفتموه من قبل ما بین این مردم و این نفوس شخص
انسانی بلا کلّ ما یعلم یقال متمسّك باشد ."
و قوله :

" از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا
از برادر تو اولادی ماند فرمود طفلی بود و فوت شد بعد
که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند واو
را کذّاب نامیدند ملاحظه نمائید که ظلم بچه مقامی بود
و افتراء بچه رتبه رسید بعد ذکرناحیهٔ مقدسه و ظهور
تواقیع بمیان آمد بهمان تفصیلات که از قبل شنیدید حق
انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در
تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتبّ از ابی لهب
گذاشتند . الخ

و مفاد امثال این بیانات از آثار ابهی که نبذه ای هم ضمن لغت جابلسا ثبت است چنین میباشد که آنچه در آثار بیان در سنین اولیه راجع بوجود و غیبت محمد بن الحسن و صدق مدعیان بابیت از نوّاب اربعه و بابیت عظمی و امثالها صدور یافت فقط نظر به حکمت وقت و عدم استعداد فکری مردم زمان بود چنانچه آثار و احوال بعدیه خودشان این موضوع را کاملاً توضیح و تبیین نمود و عین کلمات صریحه نقطة البیان دراین خصوص نقل از رسالهٔ دلائل سبعه ضمن نام (س ب ع) میباشد .

و در توقیعی است :

" واننی انا قد اظهرت نفسی فی الابواب فی اربع سنین ." الخ

و در توقیع به عظیم :

" ان اشهد انّ اللّه قد اظهرنی فی الابواب عدد الدّال و انّا کنّا فیه ناطقین فلمّا قد عرّفت نفسی کلشیئ ." الخ

بابا فارسی جدّ و استعمال در مرد پیر و بزرگ بنوع احترام و شفقت

میشود وعدهٔ کثیر در آثار این امر به شهرت اسمی ویا تجلیلی بابا مذکورند از آن جمله نامه ای به خط آقامیرزا موسی کلیم برادر ابهی که حسب الامر به ملّا زین العابدین عمو به جهت حرکت دادن شهربانو خانم بنت آقا میرزاحسن برادر مهتر از تاکر نور برای اقتران با غصن اعظم نوشت قوله :

" هو البهی الابهی بابا بیا بابا بیا هر قدر زود بیائید دیر است امر فرمودند که بهر قسم مصلحت بدانید نورچشمان را حرکت داده عازم کعبهٔ مقصود شوید بایشان نوشتم که تا ممکن است به رضایت جناب اخوی خوب است و الّا خود مختارید بهر نحو که مصلحت بدانید حرکت نمائید از جهت مصارف از طهران الی ورود به بغداد هر قدر لازم باشد اگر نور چشمی چیزی نداشته باشد بقدر کفایت یا قرض شود و یا چیزی فروخته شود ورود بغداد گرفته رد نمائید دیگر در بغداد آدم و مال و خرجی معین است و تدارک موجود جناب آقا سید مهدی یزدی در آنجا است آنچه بخواهید و امر کنید اطاعت میکنند زیاده هر قدر زودتر حرکت نمائید بهتر است ملاحظهٔ بغداد را ننمائید این صفحات بسیار

سرد است انشاء الله حین حرکت اخبار مینمائید کلثوم خانم را هم امر فرمودند که بیاورید ." الخ

و ملّا زین العابدین مذکور از خویشاوندان نزدیك است که تشرّف حضور در بغداد یافت و مقصود توجّهش به ادرنه بود .

و نیز در خطابی است قوله :

" در همین چند روزه در صفحات قم جناب میرزا بابا خان را در نصف شب درب خانه در زدند وآن مظلوم با پسر بنهایت محبّت آن اشرار را درون خانه بردند و غایت حرمت مجری داشتند بغتةً گلوله ها به سینه آن مظلوم زدند و اهل و اطفال را بناله و فریاد آوردند . " الخ

و مقصود ملّا بابا خان آوه ای است که مناجاتی برای طلب مغفرت در حقش صادر گردید .

و در لوحی به بابا حسین است قوله :

" یا بابا قبل حسین ان استمع ما ینادیك المظلوم ." الخ

و شیخ بابا سعید ملقّب به مظهر علیشاه نیز مخاطب به لوحی میباشد .

باب العطاء

در لوحی هدف و محرّك و تاریخ و کیفیت بعثت خود را بیان کردند :

" بسمی الّذی به فتح باب العطاء علی من فی الارض و السّمآء ذرّات کائنات شاهد و حقائق ممکنات گواه که این عبد از ظهور و اظهار این امر مقصودی جز نجات عباد و اطفاء نار ضغینه و عناد نداشته و ندارد در لیالی ندایش مرتفع و در اسحار حنینش و در ایّام ضجیجش در کتب سماوی از قراری که بعضی از احزاب ذکر نموده و مینمایند حرق کتب و قتل نفوس و منع از اتّحاد که سبب اعظم است از برای ترقّی عباد و ارتقاء بلاد بوده لکن در فرقان و بیان اعظم از آن مذکور و مرقوم این مظلوم در طفولیت در کتابی که نسبتش به مرحوم مغفور ملّا باقر مجلسی بوده غزوهٔ اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم ومحزون بوده بشأنی که قلم از ذکرش عاجز اگرچه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصودی جز قطع دبر ظالمین نبوده ولکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده میشد لذا در آن ایّام از حق جلّ جلاله میطلبید آنچه

را که سبب محبّت و الفت و اتّحاد کلّ من علی الارض بود
تا آنکه بغتةً در دوّم ماه مولود قبل از طلوع جمیع
اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج
میداد این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل
و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلّیات نیّر
اطمینان مشرق و موجود الی ان انتهی الا مرالحین الظّهور
اذًا فزت بما جعله اللّه مبدء فرح العالمین و مشرق
العطاء لمن فی السّموات و الارضین و بعد از قلم اعلی
آنچه سبب زحمت و مشقّت و اختلاف بود به امر مبرم
محتوم برداشتیم و آنچه علّت اتّفاق و اتّحاد جاری و نازل
لا ینکر فضل هذا الظّهور الّا کلّ غافل محجوب و ظالم
مهفوض الواح نازله مقدّسه و لوح نداء شاهد و گواه
طوبی للمنصفین و طوبی لکلّ صادق امین انّک اذا
سمعت ندائی من لوحی و رأیت ما لاح من افقه فضلاً
من عندی قل الهی الهی لک الحمد بما اسمعتنی
ندائک و عرّفتنی ما کان مکنونًا فی علمک و مستورًا من
اعین عبادک اسألک یا سلطان الوجود و الحاکم علی
الغیب و الشّهود ان توفّقنی علی ذکرک و خدمتک
و خدمة اولیائک ثمّ ایّدنی علی استقامة لا تبدّلها

شؤونات خلقک و شبهات عبادک انّک انت المقتدر
العزیز الوهّاب ".

بابِل

کشور و شهر نامی قدیم کلده
مشهور در کتب مقدّسه سامی .
در لوحی است قوله :
" و اختلاف السن در اراضی که به بابل معروف
است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده
شد ای تبلبل فیها اللّسان ای اختلفت . "

بات

مستعمل در جمل عرفانیّه
فلسفیّه و در عرف ادبی چنانکه
در کتاب ایقان نیز
به عبارت بحت بات مذکور میباشد به معنی قاطع.
اسم فاعل از بتّ به معنی قطع است و بات به معنی
قاطع و نهائی و آخرین و کلمه بات مستعمل بعد از
کلمهٔ بحت در عرف ادبی و در کتب ادبیّه عربیّه
فلسفیّه بنوعی که از عبارت بحت بات دو کلمه مترادف
متوازن جلوه میکند و در کتاب ایقان نیز استعمال
گردید همین کلمهٔ بات صفت مشتق از بت میباشد .

باتِر به معنی برّان اسم فاعل از بَتر به معنی بریدن . خطابی درصورت زیارت آقا زمان شهید ابرقوست قوله :

" طوبی لقلبك المجروح بسیف باترٍ ."

بادَر بَدَر عجلت و پیشی جست . درلوح طب است :

" بادر اوّلاً بالرّقیق قبل الغلیظ ."

بادقان از قراء کاشان . در ایّام ابهی جمعی از مؤمنین بامر بدیع درآنجا بودند و مذکوردرالواح شدند از آن جمله قوله :

" جناب آقا میرزا محمود وسایر احبای الهی فی بادغان علیهم ۹ ٦٦ یا محمود علیك بهائی ... کبّر من قبلی علی محمّد قبل صادق ... و نذکر من سمّی بحسن ." الخ

بادکوبه شهر بندری مشهور قفقاز به ساحل دریای خزر درایّام

ابهی مرکزی از اهل بهاء شد که درآغاز به ذهاب وایاب بهائیان درخط سفر زیارت عکّا و برای نشر این امر جمعی دراهل ایمان داخل شدند و به مرور ایّام جمعیت وآحاد متمکّنی به عرصه آمدند و خدماتی معظم درنصرت این امر نمودند وبذل مال و همّت انجام دادند واز مؤمنین اولین آنجا ملّا ابوطالب وپسرانش استاد آقا بالا واستاد علی اشرف سالها درراه این امور کوشیدند ودر موقع ساختمان مقام اعلی درکرمل کمکی بسزا نمودند و ملّا ابوطالب بالاخره درعکا درگذشته مدفون گشت ودر اواخر ایّام محفل روحانی بادکوبه محفل مرکزی قفقاز بوده چند محفل آن قسمت راسرپرستی میکرد ونام بادکوبه وبسیاری از بهائیانش درالواح وآثار کثیر ذکر یافت چنانچه شمّه ای درضمن نام قفقاز ذکر میباشد وشرح تمام اوضاع واحوال آنجادرظهور الحق ثبت است .

بادنجان وبادنگان وپاتنگان وبلهجه عربی باذنجان معروف ودر بعضی از بیانات شفاهیه مرکز عهد وپیمان شرح مثل عربی " انا عبد المَلِك و

"لستُ بعبد الباذنجان" مذکور که حکایت کردند پادشاهی به وزیرش گفت بادنجان را مخالف صحت وسلامت دانستند گفت بلی محرّك سوداست و به کبد واعصاب زیان دارد و پس از مدّتی نوبتی پادشاه به وزیر گفت بادنجان خوردم چه لذیذ بود وزیر گفت بلی ملایم بسیار خوبست و منافع زیادی دارد و تأکید نمود پادشاه به او گفت مگر تو نبودی که چندی پیش آنهمه مذمّت از بادنجان کردی گفت بلی من بودم چه من بندهٔ شاه هستم نه بندهٔ بادنجان .

باذِخ

عربی به معنی بلند وعالی .
در کتاب اقدس است :
" به نسفت کلّ جبل باذخ رفیع ."

باذِل

عربی بخشنده . اسم فاعل .
قوله :
" انّه لهو المعطی الباذل الکریم ."

بِئر

عربی چاه . در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان :

" نشهد بانّ کلّ کلمة من هذه الکلمات (کلمات منقوله از شیخ احسائی) لبئرٌ معطّلة ."
چاهی که از آن آب نمیکشند .

بارِع

عربی اسم فاعل به معنی سرآمد . از مرکز عهد ومیثاق در مناجات طلب مغفرت حاج ذبیح است :
" رفیقك البارع "

بارن رزن
Baron Rosen

نام وشهرت نویسندهٔ معروف روسی است که کتابی نیز در تاریخ امر جدید نوشت .

باری

عربی اسم فاعل به معنی آفریننده وخالق از اسماء الله است . در لوحی است :
" بیاری باری شمشیرهای برنده حزب بابی به غلاف راجع ."

بُؤس

بأساء — بؤسی سختی وتنگی وناداری وبدحالی . یسوم

بوش در قضیهٔ نعمان و حنظله مذکور در رسالهٔ مدنیه و بیانات شفاهیه و خطابی مشهور است .

باقر

در تاریخ و آثار این امر باقر نامان بسیاری از قبیل ملّا باقر حرف حی تبریزی مذکورند که درتاریخ شرح و بیان گردید وحاجی محمد باقر نبیل مسافر اشاره ای درضمن لغت (ح ر ف) میباشدو شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی درضمن لغت ذئب و اصفهان مذکوراست وخطاب " یا باقر قد افتیت علی الّذین ناح لهم کتب العالم " و مانند آن به او تعلّق دارد و میرزا باقر افنان درضمن نام افنان است .

بِالآخَره

به معنی درآخر . درلوح به نصیر است :

" تا آنکه بالاخره جسد مرا درهوا آویختند "

بالتیك

دریای شمالی اروپا . درمقالهٔ سیاح است :

" دولتی که مقرّ

حکومتش درآتلانتیك بالتیك دراقصی قطعه شمالیّه است " مراد دولت روس میباشد .

باهِر

اسم فاعل عربی به معنی مُشرق وغالب . درلوح شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است قوله :

" قد فتح باب الفضل واتی مطلع العدل بآیات واضحات و حجج باهرات من لدی اللّه المقتدر القدیر ."

بَتول

عربی به معنی دوشیزه دل از غیر خدا گسسته، و ترک زناشوئی کرده،ولقب مریم مادرعیسی ونزد مسلمانان وصف فاطمه دختر پیغمبر میباشد .

ودرلوح صورت زیارت حضرت امام حسین است قوله :

" بدّلوا اثوابکم البیضاء والحمراء بالسّوداء بما اتت المصیبة الکبری والرّزیّة العظمی الّتی ناح الرّسول وذاب کبد البتول ." الخ

بجستان

معموره ای درخراسان نخست بنام ملاحسن از حروف حی

وثانیًا بنام ملّا علی از خواصّ بهائیان شهرت تامّه یافت و در آثار مذکور آمد از آن جمله است :

" ب ج جناب ملّا علی الاقدس الاعظم هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالك القدر . " الخ

و (ب ج) در آثار بدین طریق رمز از بجستان میباشد .

بحبوحه عربی میانه و توی شیئی . در صحیفة العدل است قوله :

" عبدی از عبید خود را از بحبوحه اعجام واشراف منتخب " که در (ع ب د) ذکر است .

بحر دریا . بحور — ابحر بحار جمع .

و در آثار بر سبیل تشبیه واستعاره اطلاق بر امور کثیره شد . در لوح خطاب به شیخ سلمان است :

" بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض کرده اند . "

و قوله :

" لا تخمدها میاه الاعراض ولا بحور العالمین "

و در لوح به عبدالوهاب :

" انّه یذکرك فی سجن عکّا بما کان بحر الرّحمة ... قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن البحر الاعظم "

و در لوح رئیس :

" اشکر اللّه بما وردت فی شاطئ البحر الاعظم "

که مراد محضر اعلی و امر ابهی و اشاره به بحر الرّوم میباشد

بخارا تفصیل اوضاع این امر و بهائیان در آنجا در تاریخ (ظهور الحق) ثبت است و در خطابی به بهائیان آنجاست قوله :

" ای یاران عبدالبهاء بخارا وقتی عقل افزا بود و مرکز علم و دانش ... حال احبای الهی بآنجا سفر کرده اند . "

بُدّ عربی به معنی گریزگاه و پناهگاه «و لا بُدّ من هذا» مرکّب از لا نفی جنس و بُدّ مذکور که مبنی بر فتح و اسم لا است و خبر آن بتقدیر " موجودٌ " یا " حاصلٌ " میباشد یعنی گریز و پناهی از این وجود ندارد و جمله " لا بُدّ " با تقدیر خبر مذکور

کثرت استعمال حاصل کرده و به معنی قطعًا و حتمًا و مانند آن مشهور است و در مکالمات فارسیّه مانند کلمه مفرده حتّی با الحاق تنوین بصورت "لا بُدًّا" استعمال میشود .

در لوح سلطان است قوله :

" لا بُدًّا حفظًا لعباد اللّه معدودی به والی عراق توجّه نمودند ."

بَداء

عربی به معنی خطور رأیی به مقابل رأی سابق .

و از مقام نقطة البیان توقیعی در بیان معنی بداء است و در کتاب بیان بابی را در شأن بداء الهی اختصاص دادند وبیان کردند که ایمان باللّه کامل نگردد مگر به ایمان به بداء از او .

در کتاب ایقان شأن بداء و حکمت و مصلحت امتحان و قصص نبیّین ذکر شد و در طول مدّت این امر اوّل بداء در وعدهء نقطة البیان بظهور و قیام قائم در کربلا وآخر الامر در قضیّه ذکر مرکز عهد و میثاق راجع به محمد علیشاه که سلطان موعود اقدس است مسطور

میباشد .

بَدء

ابتداء بداءة به معنی آغاز و شروع .

در لوح طبّ است :

" اذا شرعت فی الاکل فابتدء باسمی الابهی ."

و در لوح به حاجی نصیر است :

" وآنی از فیوضات لابد ایات خود ممنوع وساکن نه " الخ

جملهٔ لا بداية لا نفی جنس وبداية با قلب همزه بداءة بیاء مبنی بر فتحه اسم لا و خبرش محذوف مقدّر بمعنی "لا بداية موجودة لها" است ولی جمله بعلت کثرت استعمال حال اسم مفرد قدیمه یافت و بحال جمعی «لا بد ايات» بمعنی " قدیمات " استعمال گردید .

بدع

در اصطلاحات عرفانی و فلسفه روحانی اسلامی ابداع ایجاد امور غیر مادی واختراع ایجاد امور مادّیه است "

و از مرکز عهد و میثاق است قوله :

" مسلّم مدقّقین مسائل الهیه است که عوالم

جسمانی به نهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند .

بِدع – بَدیع . نو و شگفت که در قرآن و دیگر آثار اسلامیه و هم در آثار این امر بسیار استعمال شدند و در آثار نقطة البیان است :

" ولله بدع السّموات و الارض و ما بینهما کلّ الی ربّك یبعثون ... ولله ... وکان الله علی کلّ شیئی شهیدًا ... سبحانك انت مبدع السّموات و الارض ."

و در مناجاتی است :

" لم یزل یبدع ما یشآء کمایشآء ویخترع مایرید بما یرید لم یکن علّة الّا انشائك ولا سبب اختراعك الّا احداثك یکون ولم یکن کل الظّهورات عندك الّا خلق ساکن انت قد ابدعته لا من شیئی و قلت له کن ."

و در کتاب اقدس است قوله :

" تزل فی هذا اللّوح البدیع " مراد نفس

کتاب اقدس میباشد ."

و قوله :

" لهذا الظّهور الممتنع المنیع ." مراد همین ظهور ابهی میباشد .

و قوله :

" قد اختلف التّرتیب بهذا البدیع الّذی ما شهدت عین الابداع شبهه ." مراد آئین بهائی است .

و در دلائل سبعه است قوله :

" ببدیع اوّل در یوم او و موسی در یوم او ...
و من اراد ان ینظر الی بدیع الاوّل ." الخ

و در توقیعی :

" فهل سمعت من اوّل یوم بدیع آدم الی الآن "

و در لوح به شیخ نجفی است قوله :

" حضرت خاتم روح ماسواه فداه و من قبله حضرت روح الی البدیع الاوّل ." الخ مراد از بدیع اول آدم ابوالبشر است .

در لوحی است قوله :

" به ثبت حکم البدع و استضاء به قلوب الموحّدین لولاه ما تمّت مراتب البدع فکّروا لتعرفوا

ما رقم من القلم الاعلی ." الخ در جواب اعتراض بابیان
است که امر و کلام الهی باید بدع باشد چنانچه از
نقطة البیان برد و ظهور خود وامر تازه و آثارش را بدع
و بدیع میخواند و از یکی از مناجاتهایشان این مضمون
منقول است ؛

" اگر سبقت گیرد فکرم بر قلمم هر آینه مشرک
خواهم بود ". ورساله صادره از مقام ابهی در سنین
ادرنه در حلّ اعتراضات بابیان بنام
(رساله بدیع) معروف است ودرآن خصوص دریکی ازآثارصادره
بعنوان خ آدم چنین مسطور میباشد قوله :

" باید احبّای الهی به سجیّه حق ما بین
بریّه مشی نمایند . . . کتاب بدیع که از لسان یکی از
احباء از مصدر وحی نازل شده کتابی است که در ادرنه
جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی بعنوان آقا محمد
علی اصفهانی صدور یافت". و در بیانی دیگراست
قوله :

" در کتاب بدیع که به اسم یکی از خدّام از
سماء مشیّت نازل تفکّر نمائید کشف بعضی مطالب
مقنعه در آن الواح منیره من لدی الله مالك البریّه

شده ." و در بیانی دیگر است قوله :

" سید محمد ملحد که بعضی از تفصیل
احوال آن در قبل بعرض سامی رسانید که چون
ابلیس ملحد بر سر هر مرصدی در آن شهر و شهر
کبیر معروف، بفسون و فنون، اغوای هر نفس عامل، و در
هر محلّی بوده هر نسبتی که مردود نزد خلق است
وراجع است بنفس آن خبیث و مرشدش نسبت به حق
داده و به جهت تضییع امرالله و هتك حرمة الله بآنچه
افسادی که توانسته نموده و به جهت تکدّی و طلب
نان، بعد از آن زن بسرایه فرستادن، و بهر درظلام
ملتجی شدن، ثمر جمیع اعمالشان ازاین کوشش این
بوده که وجه معدودی که در هر شهر از دولت
میداده اند نصف آن را به اسم خود گذرانیده وبعد
از آن بقیه ای که مانده از ساحت اقدس امر شده که
رد فرموده اند چه که این وجودات معرضه که داعی
انقطاع از دنیا بوده خود را هلاك نموده به جهت
حصول این چهار درهم معدود وبعد از آنکه به
غایت مقصود خود که دراهم معدوده است رسیدند
آن سید ملحد رفته در شهر نزد میرزا مهدی نامی

است عجم که از جانب سفیر عجم قاضی اعجام است
در آن ارض، و بقدر قوه همسات و نفحات ناریه در آن
دمیده و بعض اعتراضات و محاربات تلقین او نموده
چه از جانب نفس خبیث خود و چه از جانب شجره
اعراض، و بعد از آن میرزا مهدی خبیث بر داشته این
تلقینات مردوده سید محمد و مرشدش را اعتراضاً علی
الحق بیکی از احباب که در تلقاء عرش رحمانی
میباشند نوشته و اراده نموده اغوای او را کرده باشد
و آن ورقه خبیثه او را آن شخص که از عباد الله است
تلقاء عرش حاضر نموده و جمال ابهی روح من فی
اعراش الظّهور له الفداء از لسان عبد خود که مورد
آن ورقه بوده در جواب آن خبیث فقره به فقره
اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده اند
در این ایّام سواد آن کلمات رسیده امر منیع از ساحت
جمال بدیع آنکه این فانی یك نسخه آن را به جهت
آن حضرت ارسال دارم ." الخ

و نیز شهید شهیر آقا بزرگ بن حاجی عبد المجید
نیشابوری بنام بدیع در الواح و آثار بسیار خوانده
شد که نبذه ای از آن ضمن نامهای سلطان و رئیس

و سجن مسطور میباشد و تلقیب به این لقب نظر به
تشبیه آدم میباشد که قبضه ای از خاك را روح دمیدند .

قوله :

" و اذکر البدیع اذ خلقناه بدعًا و ارسلناه
الی رئیس الظّالمین لعمری نفخنا فیه روحًا من امرنا و
اظهرناه بالقدرة و الاقتدار و ارسلناه کجبل النّار
بحیث ما منعته الجنود و لا سطوة الّذین کفروا بربّ
العالمین لو امرناه انّه بنفسه لیقابل من فی السّموات
والارضین ."

و قوله :

" ثمّ اعلم قد اخذنا قبضة من التّراب و عجّناه
بمیاه القدرة و الاقتدار و نفخنا فیه روح الامانة و
الاطمینان اذا کبر اشدّه ارسلناه الی رئیس الظّالمین
بکتاب منیر ."

و قوله :

" و اذکر البدیع اذ خلقناه بدیعًا ."

و در چند لوح که در ذیل نامهای حیدر و زیارة شهت
است وی را به لقب " فخر الشّهداء " نیز یاد
فرمودند قوله :

" و منهم فخر الشّهداء الّذی احضرناه لدی الوجه و خلقناه بکلمةٍ من لدنّا ثمّ ارسلناه بکتاب ربّك الی الّذی اتّبع هواه و فصّلنا فیه ما تمّت به حجّة اللّه علیه و برهانه علی من فی حوله ." الخ

و مراد از " رئیس الظّالمین و الّذی اتبع هواه " ناصر الدین شاه میباشد .

و نیز یکی از اغصان الهی مسمّی به بدیع اللّه خطاب باوست قوله :

" یا بدیع انّا نوصیك بالصّبر و السّکون والامانة"

و در لوح به شیخ نجفی نیز ذکر است .

و خط و لغت بدیع در ایّام ابهی خط و لغتی رامیگفتند که میرزا محمدعلی غصن اکبر محض ذکر خط و لغت جدید عمومی مسطور در آثار ابتکار کرد و خود بآن لغت و خط مکاتبه نمود و بعض هم در مکاتیب و آثار خویش منظور داشتند ولی بکار نیفتاد و نشر حاصل نکرد .

و لفظ بدایع جمع بدیعه به معنی شگفتی ها در آثار بسیار ذکر میباشد چنانچه در ایقان است :

" تا قدری بر بدایع امور انبیاء ... اطلاع یابید ." و در خطابهای آثار دورهٔ مرکز عهد ابهی

اصطلاح بدایع و صنایع کثرت ذکر دارد .

و بدایع الآثار در دو مجلد تألیف میرزا محمود زرقانی در شرح سفر پراثر مرکز میثاق به اروپ و امریك در تاریخ ١٣٣٢ هـ ق ١٩١٢ م است که در بمبائی بسال ١٣١٤ بطبع رسید .

و مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع نام رسالهٔ کوچکی از میرزا یحیی ازل است که حسب خواهش ادوارد براون انگلیزی در تاریخ امر باب نوشت .

بَدَن عربی تن . در لوح طب است :

" اکل القلیل فی الصّباح انّه للبدن مصباح ."

ب ر ء بَرْء بُرُوء مصدر عربی به معنی خلق و آفریدن . در مناجاتی و خطابی است :

" الهی الهی قد انشأت بقدرتك خلقاً جدیداً و برأت و احدثت کوراً شدیداً ."

بریئة و بریّة صفت مشبّهة از آن بمعنی خلق و آفریدگان .
در کتاب اقدس است :

" مخاطباً لبريّتي ... رحمةً من عنده علـــى البريّة "

بَراثِن جمع بُرثن به معنی چنگهـا و چنگالها .

در صورت زیارت و خطابی برای عمه طلّان خانم که ضمن آن کلام ثبت است :

" واقعة تحت براثن السّباع "

بَراجِم عربی جمع بُرجُمَة بند هـای انگشت و استخوانهای ریـز دست و پا .

در لوح به ناصر الدّین شاه است قوله :

" عن براجم المملوك "

بَرْباره Barbara نام دختر قدیس و شهیـد مسیحی که فیمابین ارتود وکسها مقامی شامخ دارد و در چهارم کانون اوّل احتفال و مراسم یادگاری برای اوسـت و در کتاب " مفاوضات " ذکری از او میباشد .

بَرْق عربی درخش فارسی .

در لوحی است :

" عمرها چون برق میگذرد "

اَبْرَق درخشید . در سورة القلم :

" طلع و ابرق نورٌ عن مشرق الجبين "

و در لوح عمه :

" و اشرق و ابرق و سطع و لاح على الآفاق "

بَرَكة عربی به معنی خیر و نعمـت و سعادت و زیادت . مبارك اسم مفعول به معنی برکـت داده پاك مقدّس منزّه .

در قرآن برای تجلیل و تقدیس به کثرت استعمـال گردید قوله :

" و جعلني مباركاً اينما كنت "

و قوله :

" الى الارض الّتي باركنا فيها "

و قوله :

" شجرة مباركة "

و قوله :

" في البقعة المباركة " و امثالها و لذا مبـارك به معنی سعید و فرّخ و خجسته و میمون و مقدّس در —

ادبیات فارسی کثیر الاستعمال گردید و در مقام تجلیل مقدّسین و مهمّین وجود مبارک گفته میشد و در آثار و افواه این امر نیز متداول میباشد چنانکه در القاب ابهی بعنوان " جمال مبارک " و " طلعت مبارک " و امور منسوبه نیز مانند " حضورمبارک " وغیره استعمال میگردد .
درلوح دنیا است :

" درین یوم مبارک خود را از فیوضات فیّاض محروم منمائید "

بِرلین — پایتخت شهیر کشور آلمان و مورد خطاب کتاب اقدس:

" و نسمع حنین البرلین ولو انّها الیوم علی عزّ مبین "

بُرهان — عربی حجت آشکارومشهود . ولوح برهان به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی معروف میباشدکه درآن مسطور است :

" انصف باللّه بأیّ برهان استدلّ علماء الیهود "

ودرلوح به شیخ نجفی است :

" وبعد از شهادت بعضی از شهداء لوح برهان از سماء امر مالك ادیان نازل هوالمقتدرالعلیم الحکیم قد احاطت ارباح البغضاء سفینة البطحاء " الخ

بُرهُموسَماج Brahmo Sa-maj — شعبه ای از آئین هندوکه متجاوز از یك صد سال قبل تأسیس شد .

درخطابی است :

" حال شما باید با طائفه برهموسماج درکلکته و اطراف ملاقات نمائید زیرا این طائفه به خیال خود مقرّ به جمیع انبیاء هستند حتّی در محافل خویش ذکر اسم اعظم مینمایند و پیش خود میگویند که عقاید وتعالیم این امر مبارك اسّ اساس مذهب ما است باری درمجامع عمومی آنان نطق نمائید و بشارت به ظهور نباء عظیم بدهید "

بَرَهُوت — عربی نام بیابانی بغایت گرم دریمن ودراخباراسلامی جایگاه ارواح ناپاك گفتند .

درلوحی است :

" اَینَ انت یا ایّها السّائر فی البلاد این

انت يا ايّها الذّاكر باسمى بين العباد . . . انّا حركنا
ارض البرهوت " الخ
مراد حركت و هيجان ارواح شريرهٔ معارضين ميباشد .

بُروُجِرد شهر معروف ايران بادرحدود شصت هزار سكنه . در دورهٔ ابهى معدودى از بهائيان درآنجا بودند ولى شهرتش در آثار و افواه بنام جمال الدّين معروف شد و در دورهٔ مركز عهد و ميثاق عدّه اى درآنجا بودند و مركزى گرديد و تمام احوال در تاريخ (ظهور الحق) ثبت است و آقا جمال مذكور در بروجرد بكوچهٔ آقا ابوالمجد كه در زمان وى به كوچهٔ آقا جمال و بعد از او بكوچه آقا هاشم معروف شد واقع در محلّهٔ صوفيان نزد حاجى ميرزا محمود تحصيل ميكرد وآخوندى ديگر آقا اسمعيل نام هم تحصيلش مؤمن به اين امر بود و گويا مجموعًا پنج نفر شدند و ديگرى ازهمدرسانشان بنام حاجى ملّا ابوطالب كه باهم دوستى داشتند خبر به حاجى ميرزا محمود داد و او تعقيب كرد و لاجرم فرار كردند و حاجى ميرزا محمود زن آقا اسمعيل راشوهر داد و از مؤمنين سابقين بروجرد نيز ميرزا باقرخان

پسرانش آزموده ها هستند ديگر مشهدى عبدالاحد و نيز ميرزا حسين نقّاش و بالاخره چهار برادر نخست حاجى سيّد حسن ديگر حاجى سيّد على اكبر و حاجى سيّد على اصغر و حاجى سيّد محمّد كه از دو اخيرخاندانى نماند ديگر حاجى ميرزا حسن و آقا ميرزا اسد اللّه سالگى و مشهدى حسين و ميرزا هادى و آقا سيّد ابراهيم (شهيد) و از بهائيان خارج كه درآنجا مقيم شد هدايت اللّه خان جورابى اهل جوراب از توابع ملاير كه بالاخره در بروجرد درگذشت .

بَزّاز عربى تاجر امتعه بافتنيها و چون در ايران مرسوم بود كه براى مزيد تعريف اشخاص نام پيشه و شغل را بر نام شخص ميافزودند والد نقطه را به عنوان مير سيّد محمد رضا بزّاز شيرازى نوشتند .

بُزُرگ فارسى به معنى عظيم در جسم يا در مقام .
و ميرزا بزرگ نورى تاكرى والد ابهى اصل نامش عبّاس به تفصيل در تاريخ ظهور الحق ثبت ميباشد .

بزغ

فعل ماضی از بزوغ به معنی طلوع — بازغ اسم فاعل به معنی طالع .

در خطاب به عمّه معروف است :

" تاللّه الحقّ انّ الشّمس قد بزغت "

بسالت

عربی دلیری . باسل دلیر در مقاله سیّاح است قوله :

" تا حکم فاصلی حصول یابد و مجتهد باسلی مقاومت تواند "

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ذکر خدا برای ادای فریضه عبودیت و تبرّک در سر سوره های قرآن است و از مقامات باب و باب الباب وعبدالبهاء شروحی بر آن صادر گردید و تفسیری که حضرت عبدالبهاء نوشتند بطبع نیز رسید و آورده اند که هنگامی که آن مرقومه بعین خطّشان بواسطهٔ میرزا مصطفی نراقی به قصر نزد حضرت بهاء اللّه رسید و ملاحظه نمودند فرمودند که کوکب لامع است .

بشارت

— عربی شادی . بشیر مبشّر مژده رسان . ابشار استبشار مسرور شدن .

در لوح خطاب به اشرف :

" ثم بشّرهم برضوان اللّه لیکوننّ من المستبشرین "

و بشیر در قرآن وصف حضرت رسول و مبشّر در آثار این امر بر همهٔ مظاهر الهیه ذکر گردید . در کتاب ایقان است :

" در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشّر است خلق سموات را به ظهور آن نیّر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشّر است اهل ارض را بآن فجر اقوم اکرم ... وهمچنین قبل از ظهور جمال محمّدی ... بشارت میدادند بظهور آن شمس هویّه چهار نفر بودند " الخ

و در الواح کلمهٔ مبشّر به کثرت وغیره اطلاق بر حضرت نقطه گردید که بشارت من یظهره اللّه میدادند .

در کتاب اقدس است :

" اذکروا ما جری من قلم مبشّری "

و قوله :

" کذلك حکم مبشّری الّذی یذکرنی فی اللّیالی و الاسحار"

و قوله :

" و الآخر یوم فیه بعثنا من بشّر النّاس بهذا الاسم الّذی به قامت الاموات" الخ

و درلوحی است :

" بسم المولود الّذی جعله اللّه مبشّراً لاسمه العزیز الودود " الخ

ولوح بشارات درسنین اخیراقامت درقصر بهجی صدوریافت .

و درآثار مرکز میثاق نام بشیرالهی تکرار یافت که مراد میرزا آقا خان شیرزای ملقب به بشیر السلطان بودکه بارها ریاست پست درایالات و ولایات ایران مینمود .

مباشرة پرداختن به کاری . درلوح طبّ است :

" لا تباشر الغذاء الّا بعد الهضم"

و دراسرارالآثار تفصیلی ذکر است .

بُصاق عربی آب دهن خارج ازدهن درلوحی است :

" ثم اشرب مرّة اخری

من هذاالبصاق الاحلی اللّطیف هذا لوح منه یطیر الارواح و ینجذب افئدة المخلصین ان یا جواد مالك الایجاد ینادیك من هذا المنظر المبین ." الخ

که رشحات و فیض روحانی را تشبیه به بصاق فرمودند .

بَصَر عربی دیده و بینائی . درلوح سلمان است :

" ازخدا بصر بخواهید ... نزد بی بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است ."

بصیر عربی به معنی خبیر و بیناو آگاه و زیرك و با تأمّل است .

و درتاریخ این امر سیّد بصیر اعمی هندی معروف میباشد که ازدانشمندان و پیشقدمان و شهداء امربیان بود و درظهورالحق به تفصیل آورده شد و درکتاب تنبیه النّائمین منسوب به عمّه که دررّد خطاب مشهورمرکز میثاق است نوشته گردید که به مخالفت میرزا یحیی ازل برخاست و جمعی از بابیّه باو تعلّق یافتند و سیّد اعمای دیگری هم ذکر است که دربروجرد کشته شد و حال آنکه همان سیّد

بصیر میباشد که در لرستان مقتول گردید و او چنانکه
نوشتند آراسته به معارف ظاهریّه و باطنیّه وازخانواده
سیّد جلال هندی صاحب مقامات عالی بود و دراویش
داغداری خودرا منتسب باو میدانند و گفتند در ایّام
طفولیت آثار عجیبه از سیّد بظهور رسید ولی در سنّ
هفت سالگی دیدگانش از آبله نابینا گردید و دربیست
و یك سالگی به اتّفاق جمعی از هندوستان بیرون آمد
و در ایران باهر طائفه و سلسله مراوده داشت، واز
مذاهب مختلفه مطّلع بود و بخشش زیاد به فقراء میکرد
و چون از اسلافش خبر بود که بزودی در ایران نفس
کاملی ظاهر میشود لذا همی به تفحّص بود و به مکّه
رفت و پس از انجام اعمال حجّ به عتبات عراق آمد
و با حاجی سیّد کاظم ملاقی شد وارادت به او حاصل
کرد آنگاه عازم هندوستان گردید و در آن اثناء شنید
که شخصی در ایران ظاهر شده و دعوی بابیّت مینماید
وبی درنگ به ایران آمد و چون شخص باب به مکّه
بودند باز به عزم مکّه روانه شد و در ماه محرم به حضور
رسید و با دیدهٔ دل دیدنیها دید و به ایمان رسید
وعرفان وایقان کامل یافت و ازراه بحر به ایران آمد

وبنوع حکمت در بلدان تبلیغ این امر نمود و جمعی
کثیر از مردم عاقل و فاضل را مهتدی ساخت تا آنکه پس
از واقعه مازندران به عراق ایران رفته تبلیغ همی کرد
و در بروجرد شاهزاده قسیّ القلب اورا گرفت و چون
بسی سخن آور و تندزبان بود حاکم داد زبانش را قطع
کردند و به قتل رساندند .

دیگر از مشهورین به عنوان بصیر ابابصیر زنجانی
جداگانه ثبت گردید .

بصّار تخلص میرزا باقر عطّار رشتی شاعر بود که بالاخره
اعمی شده بدین نام لقب یافت و خانوادهٔ بصّاری ازاو
برجای ماند .

بِضعة عربی پاره ای از گوشت . در
لوح به شیخ باقر مجتهد
اصفهانی است :

" قد قطعت بضعة الرّسول " یعنی پاره ای از
گوشت بدن پیمبر را کندی که قتل و ذبح سیّدین حسنین
اصفهانی رابآن تشبیه و تمثیل فرمودند .

بُطْء بِطاء — بُطُوء کُندی و پس
اُفت و سُستی . در رساله

مدنیّه است :

" و به بطالت و بطائت ایّام گذرانند " که مصدر بطائت به موافقت بطالت استعمال گردید .

بَطالة

مصدر عربی به معنی بیکاری .
در کتاب اقدس است :

" لا تضیّعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة "

بَطْحاء

عربی به معنی زمین پهناور و سیل گاه از ریگ و سنگریزه لقب و نام مکّه شد چنانچه یثرب نام مدینه گردید . در مناجاتی و لوحی است :

" ای ربّ صلّ علی سیّد یثرب و البطحاء "

و در خطاب به شیخ محمد باقر اصفهانی :

" قد احاطت ارياح البغضاء سفینة البطحاء "

که مراد پیمبر عربی و دین اسلام میباشد .

بِطْریق

نام یونانی الاصل معرّب برای رئیس کلّ اساقفه مسیحی . بطارقه جمع .
در لوح به فارس مسیحی است :

" قل یا معشر البطارقه قد اتی ما وعدتم به فی الالواح "

بَطْش

مصدر عربی به معنی شدّت وجرأت و هجوم به غضب .
در لوح به ناصرالدّین شاه است :

" به بطش یسیر از خیر کثیر گذشتند " الخ

بَعْث - بَعْثة
ابْتِعاث

بر انگیختن . زنده کردن . بیدار کردن . فرستادن .
در لوحی است :

" و اینکه از بعثت (زنده کردن) سؤال نمودید "

در لوح به نصیر :

" الهی فابتعث (برانگیزان) "

در لوح رئیس :

" سوف یبعث اللّه (برمیانگیزاند) من الملوك من یعین اولیائه "

و قوله :

" والنّفس الّتی هی المقصود انّها یبعث (بر

انگیخته میشود) من کلمة الله "

و قوله :

" لما خرجت عن الجسد یبعثها الله (اوراخدا برانگیزاند) علی احسن صورة "

بُغاث عربی مرغکی است . در ضمن مناجاتی و خطابی است :

" اَینَ حضیض الادنی من الاوج الاعلی و اَینَ البغاث من النسر الطّائر فی الاوج الاسمی "

بَغْتَةً عربی ناگهانی . در مقالهٔ سیّاح در واقعه سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء به اصفهان قوله :

" بَغتةً جمعی به خانهٔ حضرات ریختند " الخ

بَغداد در آثار و افواه این امر بنام دارالسّلام مذکور و مشهور است و در کتاب ایقان چنین مسطور میباشد :

" شاید به رشحی از انهار بیزوال حضرت

ذی الجلال که در دار السّلام بغداد جاری شده فائز شوند "

و قوله :

" جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلّی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک مینماید حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان ... و سکون و استقرار مظهر کلّیه در ارض معلوم مخصوصًا ... قال و قوله الحق والله یدعوا الی دار السّلام و یهدی من یشآء الی صراط مستقیم " الخ

استدلال بآیات قرآن بر استقرارشان در بغداد میباشد و مقام به غایت ارجمند بغداد درین امر در تاریخ مشروحًا مفصّلاً ثبت و در آثار و الواح مشهور است که به عنوان امّ العراق و لقب تجلیلی مدینة الله ذکر یافت و مقامبیت اعظم و رتبهٔ آن شهر مخصوصًا از صورت زیارت صادره و سورة الحج و غیرها توان پی برد و شمّه ای ذیل لغت (ب ی ت) ذکر است .

و در لوحی است :

" بگوای مردم عمر چون برق میگذرد و بساطهای آمال و مآل عنقریب پیچیده میشود سر از نوم غفلت

بر دارید و متوکّلاً علی اللّه بر صراط مستقیم امراللّه ثابت شوید و بدار السّلام رحمت و عنایت او که محلّ امن جاودانی و مقام محمود ربّانی است وارد گردید در ظاهر ارض دار السّلام ارض جلوس آن نیّر اعظم در باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام کریم داده شود امکان را طاقت استماع نه و نفوس و عقول را طاقت حمل نه حال ملتفت شوید که اراضی را که لسان غیب بذاته امر باو نموده و همهٔ موجودات را به او دعوت نموده تکبّر منمائید و این امر باین صریحی که گویا اصرح از آن در کتاب نازل نشده در این مدت ادراک ننمودند دارالسّلام را هفتاد معنی است و کلّ درمدینهٔ الهیّه جمع شده کذلک ذکر اللّه فی الکتاب حکم تلک الارض رغمًا لانف الّذین هم کفروا و اعرضوا و کانوا من الّذین هم بعروة اللّه لا یتمسّکون و فی سبل النّفس بغیر رضی اللّه یسلکون "

و اشاره به حملات مسلمانان و اعمال و تعرّضات بابیان درضمن مناجاتی است قوله :

" للحقّ القیّوم فسبحانك اللّهمّ یا الهی انّك لتعلم بانّ العباد کلّهم اتّفقوا علی ذلّتی و انت ایدتهم

علی ما یریدون و کلّ الرّقاب اجتمعوا علی خروجی وانتَ قدّرتهم علی ما یحبّون فلك الحمد یا الهی بما هم کانوا ان یفعلون لانّ کل ما فعلوا ما کان الاّ من فعلك و کلّ ما عطوا لم یکن الاّ بامرك فسبحانك یا الهی اتبعد من ابعدوه کلّ العباد او تطرد من اطردوه عن کلّ البلاد "

و قوله :

" هذا کتاب من هذا العبد الی الّذین هم آمنوا باللّه و آیاته و کانوا من الّذین هم بآیات اللّه لمهتدین ... وقد حضر بین یدینا لوح من احد و اشتکی فیه عن هذا العبد فی سرّ الکلمات بعد الّذی آویناه فی شاطی القرب و جعلناه من الّذین کانوا بآیات ربّهم لموقنین ... فی اوّل القول فاعلم بانّ هذه الکلمة منّا ولکن ما اطلقناها علیکم اجمعین و ما اردنا الاّ الّذین هم یدّعون حبّ اللّه ثمّ یرمونه لشبهات مبین ... وهم اعرضوا عن کلّ ذلك کانّهم ما سمعوا حرفًا من الکتاب ثمّ اتّبعوا کلّ ما امرهم انفسهم و کان اللّه علی ذلك علیم وشهید و کلٌّ یفعلون ما ینسبون النّاس الینا کما انت سمعت ذلك فی مواقع عدیدة ان لن تنساه و یرجع

ضرّه الی اصل الشجرة ان تکوننّ من الموقنین قل یا
ملاء البیان اما تشهدون کیف اجتمعوا علیّ کلاب الارض
و مع کلّ ذلك هل یلیق للّذین یدّعون الحبّ بان
یعینوهم فی ما ارادوا " الخ

واشاره به عظمت آن حضرت و احوال ایّام صغر سنّ
غصن اعظم در سفرنامه بدایع الآثار است :

" از جمله ذکر کیوان میرزا را میفرمودند که به
واسطه میرزا محیط میخواست در خفا نصف شب به
حضور مبارك مشرّف شود چون این استدعای شاهزاده از
روی تفنّن بود نه تبصّر و تدیّن لهذا جواب فرمودند که
من در سفر کردستان غزلی نوشته ام که دو بیت آن این
است :

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا
ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
رسم ره این است گر وصل بها داری طلب
ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

اگر باین شرایط میآید بسیار خوب والّا فلا . میرزا
محیط این بیان مبارك را بعینه برای او حکایت کرد
چنان خائف شد که جرأت تشرّف ننمود طولی نکشید

که خبر فوتش رسید و بواسطه محرقهٔ شدیده دنیا را
وداع نمود ... من عربی را تحصیل نکردم وقتی طفل
بودم کتابی از مناجاتهای حضرت باب را به خط جمال
مبارك داشتم و خیلی خواندن آن را شائق بودم شبها
که بیدار میشدم بر میخواستم میخواندم و از شدّت طلب
واشتیاق میگریستم تا آنکه دیدم عربی را خوب میفهمم
دوستان قدیم بخوبی میدانند که من تحصیل نکرده ام
امّا گفتن عربی را از فصحای عرب بهتر میدانم ... من
در هیچ مدرسه ای داخل نشدم معهذا در ایام
طفولیت وقتی در بغداد برای جمعی صحبت میکردم
برحسب استعداد آنها بغتةً دیدم والی پیدا شد
فوراً ملاحظه نمودم آن صحبتها بکار والی نمیخورد بلا
مقدّمه این آیه را خواندم که " اذ قال موسی ربّ ارنی
انظر الیك " اگر لقای الهی در این عالم محال
بود حضرت موسی سؤال از امر محال نمینمودند پس
از این آیه معلوم است که لقای الهی درین دنیا
ممکن است و بعد نظر به استعداد سائرین گفتم " انّ
الکلیم علیه السّلام لما شرب صهباء محبّة اللّه و سمع
نداء اللّه و انجذب بنفحات اللّه نسی ما فی الدّنیا

ورأى نفسه فى الجنّة المأوى هى مقام المشاهدة و اللّقاء لذا قال موسى ربّ ارنى انظر اليك" مختصر والى ايستاده خوب گوش داد پس از آن ما را دعوت به منزل خود نمود بعضى از حاضرين چون مدّعى علم بودند مكدّر شدند و چنان به حقد و حسد آمدند كه وصف ندارد "

بَغضاء

عربى كينه و دشمنى سخت .
در لوحى از حضرت بهاءالله است قوله :

" جسد منير مرا در هوا آويختند و به رصاص غلّ و بغضاء مجروح ساختند (مراد جسد حضرت نقطه است) ... وجمال علىّ اعلى را مرّةً اخرى در هواء بغضاء معلّق مسازيد " الخ يعنى معاندت و ظلم بر ايشان در معنى ستم و جور بر حضرت نقطه ميباشد .

بَغْى

عربى به معنى فساد و ستم و جنايت و عصيان و طغيان و خروج بر امام .

در لوح رئيس است :

" هل الفرعون استطاع ان يمنع من سلطانه

اذ بغى فى الارض وكان من الظّالمين "

و در لوحى ديگر :

" اذ كان بيت المحبوب محاطاً بجنود البغى والفحشاء " مراد خانه مسكونه ابهى در ادرنه است كه به حكم دولت عبدالعزيز عثمانى مأمورين محاصره كرده بودند تا ايشان را به فلسطين تبعيد كنند .

و در لوح به اشرف است :

" و بغوا على الله على شأن قاموا على الاعراض فى مقابلة الوجه "

و در لوح رئيس است :

" بكم ينبغى ان تفتخر الارض على السّماء " سزد كه بشما زمين بر آسمان افتخاركند .

بُغْيَة

عربى به معنى مطلوب ومرغوب
در مناجاتى است :

" يا مقصودى ومعبودى وأملى وبُغيتى و مناى "

و در خطابى است :

" هذا منتهى آمالى و غاية بغيتى "

بَقاء مصدر عربی به معنی مکث و خلود و دوام . درلوح به حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی و همرهان است :

" یا اطیار البقاء مُنِعتُم عن الاوکار فی سبیل ربّکم المختار "

ولوح البقاء — قوله :

" هذا لوح البقاء من لدی البهاء الی الذی فاز بعرفان الله " الخ

وحرف البقاء — لقب روحانی حاجی میرزا موسی جواهری در بغداد بود .

وبقاء ذاتی وزمانی — درلوح خطاب به عبدالوهّاب است قوله :

" این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوق است بعلّت وبقاء ذاتی غیر مسبوق وآن مخصوص است به حق جلّ جلاله " الخ

ومدینه بقا امر بهائی و ملکوت ابهی است . درلوح طبّ است قوله :

" الیوم دو امر محبوب و مطلوب است یکی

حکمت و بیان و ثانی الاستقامة علی امر ربّکم الرّحمن هر نفس به این دو امر فائز شد عندالله از اهل مدینه بقاء محسوب و مذکور "

بَقَر بقرة عربی گاو . و سورة البقر دومین سور قرآن به مناسبت ذکر قصّه گاو دربنی اسرائیل به این نام مسمّی گردید و از مقام باب اعظم در اوائل اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح تأویلی دو جزء از آن سوره صدور یافت و مجلّد دوّم را سارقی در سفر مکّه با کتبی دیگر ربود و نسخه ای از آن بدست نیست و از مجلّد اوّل نسخ خطّی بسیار میباشد آغازش قوله :

" بسم الله الرحمن الرّحیم الحمدلله الّذی تجلّی للممکنات بطراز النّقطة المنفصلة عن لجّة الابداع ... بیدیٔ عبدك هذا بعد ذکرالعین واللّام والیاء محمد (علی محمد) ... الّلهم لتعلم فی یوم الّذی اردت انشاء ذلك الكتاب قد رأیت فی لیلتها بانّ ارض المقدّسة قد صارت ذرّةً ذرّةً ورفعت فی الهواء حتّی جائت کلّها تلقاء بیتی ثمّ استقامت ثم جاء خبر فوت الجلیل والعالم الخلیل معلّمی رحمة الله علیه

من هنا لك (فوت حاجی سید کاظم رشتی در کربلا)
و قد اخبرت بعض النّاس قبل بنومی " الخ
و علیهذا عزم تدوین کتاب مذکور در شهر ذیقعده
سال ۱۲۵۹ هـ ق مقارن رحلت سیّد رشتی و در روزی
شد که شب دوشینش رؤیای مرموز مدلّ بر فوت سیّد
و تحلیل مرکز علمیّه اش در کربلا و انتقال آن به شیراز
مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لا جرم شروع به
افادات علمیّه به عنوان تفسیر مذکور نمودند و در آخر
آن کتاب چنین مسطور :

" و الی هنا قد اخذت القلم عن الجریان باذن
الرّحمن و لقد فرغت من ابداعها فی تفسیر جزء تامّ من
اوّل الکتاب فی شهر ذیحجّة الحرام متوالیًا فی سنة
۱۲۶۰ "

پس مدت تدوین جزء اوّل کتاب زیاده از یك سال شد
و هشت ماه بعد از ابلاغ دعوت به جناب ملاحسین
بشرویه و آغاز شرح سورهٔ یوسف به پایان رسید و در آن
شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ تمامت آن مجلد مهیّا
نبود و شاید مراد حاجی میرزا حاجی کاشانی مورخ نخست
این امر که نوشت در آن شب بر طاقچه حاضر بود و ملاّ

حسین مطالعه نموده چنین و چنان درخصوص آن مذاکره
داشت همان مقدار صادرهٔ حاضرهٔ از کتاب باشد .
و راجع بآن در صحیفة العدل چنین مسطور است قوله :

" و هرکس از اولی الالباب که شرح بقره و
صحائف و جواب و سؤالهای اهل علم را مشاهده نمود
یقین بآنچه اشاره شده نمود "

و در کتاب شرح کوثر چنین مسطور است قوله :

" لانّ علی هذا المنهج البدیع و القسطاس
التّامّ المنیع لم ینطق به احمد و لا کاظم من بعد و لا
یعدل به ما فسّرت فی شرح البقره من اولی الفطرة "

و در محلّی از تفسیر مذکور سورهٔ بقره است قوله :

" قال الامام موسی بن جعفر(ع) حین سأله
عن الاسم الاعظم قال اربعة احرف الاوّل کلمة لا اله الاّ
اللّه و الثّانی محمّد رسول اللّه و الثّالث نحن و الرّابع
شیعتنا و قوله الالف حرف محمد و هو ولایة اللّه تعالی
و اللّام حرف علی و المیم حرف فاطمه و انّ اللّه قد
ابدع اللّام والمیم بامره فعند الاجتماع هی کلمة کن
و بامره قامت السّموات و الارض و لذا قد کان المدّان
فی الحرفین الآخرین و لیس للالف مدّ لانّه مظهر

الولاية عن اللّه سبحانه و هذه كلمة التّوحيد "

و در بيان آيه " انّ اللّه يأمركم ان تذبحوا بقرة " مذكور است قوله :

" كلّ ما سواه آية الاحديّة و مظاهرها فى الاشياء لدى المعبوديّة كانت بقرة و امر اللّه بذبحها لانّ ما سوى آل اللّه قد كانوا بقرة ومنها الاشارات و السّبحات و النّهايات و الحدودات و ما سوى نفس الاحديّة و مظاهرها هى نفس البقرة "

وعين البقر ـ نام چاهى در شهرستان عكّا است كه در احاديث نبويّه مسلمين مذكور و در بعضى آثار اين امر منقول ميباشد .

بُقراط اَبقراط اعظم اطبّاى قديم و يونانى به چهار قرن قبل از ميلاد مسيح ميزيست . در لوح حكماست :

" انّ بقراط الطّبيب كان من كبار الفلاسفة و اعترف باللّه و سلطانه " الخ

بُقعه - بَقيع عربى قطعه بوضع مخصوصى از زمين . در قرآن است :

" فلمّا اتيها نودى من شاطى الوادى الايمن فى البقعة المباركة من الشّجرة ان يا موسى "

و باين مناسبت وصف به مباركه در بقاع مقدسه استعمال ميشود .

در كتاب اقدس است :

" ليصرفوها فى البقاع المرتفعة فى هذا الامر "

و در لوح رئيس است :

" و فى هذه البقعة المباركة "

و در لوح به اشرف است :

" قل يا ملاء البيان انّا اختصصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين و قرّبناكم الى شاطئ الايمن عن يمين بقعة الفردوس المقام الّذى فيه تنطق النّار على كلّ الالحان بانّه لا اله الاّ انا العلىّ العظيم "

كه مراد ادرنه است .

و نام بقعه نوراء در لوحى است قوله :

" نار اللّه كه از يمين بقعهٔ نوراء مرتفع است "

وكذلك بقعة الحمراء در كتاب اقدس است قوله :

" توجّهوا يا قوم بوجوه بيضاء و قلوب نوراء الى البقعة المباركة الحمراء الّتى فيها تنادى سدرة

المنتهی انّه لا اله الّا انا المهیمن القیّوم "

و در لوحی است قوله :

" الّذی جعلنی مسجونًا فی هذه الارض الّتی سمّیت بالبقعة الحمراء فی کتاب الاسماء و بالسّجن الاعظم فی لوح کریم "

و نیز بقعة البیضاء قوله :

" کذلک نطق بحر البیان من لدی الرّحمن فی مدینة عکّا الّتی سمّیت من قبل بالبقعة البیضاء " الخ

همه مراد ارض عکّاء میباشد که منوّربه گلهای سرخ محمّر وهم از مرکز قضا و بلایاست و نیز بقعة الحمراء نام تلّی پر از گل در خارج عکّا شد و در بیانی از مرکز عهد است :

" جای خیمه بهاء بود که در دنیا و حتی درامریکا هم مانند ندارد "

و قوله :

" و فی کتاب محبی الدّین انّ هذه الارض — المقدّسة ... هی البقعة البیضاء " الخ

و بقعة الخضراء نام مقبره سلسبیل یزد را حضرت بهاءالله فرمودند .

بقیع — زمین وسیع با انواع اشجار .

در خطاب معروف به عمّه است :

" او یشفیك و یرویك السمّ النّقیع و سراب البقیع عن الدّاء الشّدید و العطش فی قفر بعید "

و ممکن است بقیع در اینجا همان استعمال عرفی مأخوذ از " سراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء " مذکور در قرآن باشد که ذیل نام بقعه ذکر میباشد .

بَقیّة

بقیّه عربی به معنی بر جای مانده و در قرآن

بقیّة الله - بقیّة السّیف

در ضمن نقل نصایح وگفتگوی شعیب با قومش است قوله :

" و یا قوم اوفوا الکیل و المیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین بقیة اللّه خیر لکم ان کنتم مؤمنین "

و مفسّرین غالبًا چنین تفسیر کردند همان مقدار بر جا مانده از تمام وکمال دادن اشیاء به صاحبانش برای شما بهتراز کم دادن میباشد و برخی به این معنی گرفتند که فرمان بردن از خدا و امید پاداش او وحالت نیکی که در شما میماند خوب و پایدارتر از مال حلال است و توان به معنی

آنچه از امور الهی از ذکر خیر و حسن صیت و اعمال طیّبه و جزاء حسنه تعبیر کرد چنانچه بهمین معنی در آیه دیگر است قوله :

" فلو لا کان من القرون من قبلکم اُولو بَقیّةِ یَنْهَوْن عن الفساد فی الارض "

و قوله :

" والباقیات الصّالحات خیر عند ربّك ثواباً و خیراَمَلاً "

چه باقیه همان بقیّه است .

و قوله :

" بقیة مما ترك آل موسی و آل هارون "

در صورتی که مراد امور متبرّکهٔ مقدّسه مادّیه باشد نیز همان اعتبار شؤون روحانیّه ملحوظ است و در تأویلات روحانیّه شیعیان مراد از بقیّة اللّه را مرکز امانت الهیّه و ولایت گرفتند و حدیثی در وصف ائمّه منقول است :

" انتم بقیّة اللّه فی عباده " ولذا بقیّة اللّه از القاب امام دوازدهم اثنا عشریّه قرار گرفت و در آثار اوّلیّهٔ نقطة البیان آمده تکرّر ذکر یافت قوله :

" انّنی انَا عبد من بقیّة اللّه " الخ

و در صحیفهٔ بین الحرمین است قوله :

" ان اسمعوا حکم بقیّة اللّه " الخ

و در صحیفه مخزونه است قوله :

" ولقد اخرجها بقیّة اللّه صاحب الزّمان علیه السّلام الی بابه الذّکر " الخ

و قوله :

" قل لو کان من عند غیر بقیّة اللّه ینزل لا ستطاعوا ان یأتوا بمثله . . . تلك الآیات حجّةً من بقیّة اللّه . . . قل یا ایّها الملاء لقد جآئکم ذکر من بقیة الله " الخ

و بهمین اعتبار است که اصحاب قلعه طبرسی مازندران در الواح و آثار و افواه اصحاب اوّلین به عنوان " بقیّة آل اللّه " مذکوربودند از آن جمله لوحی به میرزا ابوطالب شهمیرزادی از بقیّة السّیف اصحاب قلعه است قوله :

" بسم اللّه العلیّ العظیم ان یا بقیّة آلی اسمع ندائی عن شطر عرشی لتجذبك نفحات الرّحمن الی مقام کان عن عرفان العالمین مرفوعا فطوبی لك بما اخذتك نفحات الرّوح فی ایّامه و حضرت بین یدی الحبیب الّذی استشهد فی سبیلی و استعرج الی

سرادق القدس مقرّ الّذی کان عن انظر المشرکین مستورًا
و انّا کنّا معک فی اضطرابک و اطمینانک و قد محونا
الاضطراب و اثبتنا الاطمینان فی لوح کان فی کنف
الحفظ محفوظا ... ان یا بقیة آل اللّه تاللّه قد ورد علی
الحبیب مالا ورد علی احد لانّه شرب کأس البلاء من
الاحبّاء و الاعداء انّک اطّلعت ببعضها وورد علیه من
الّذین کانوا فی حوله ولکنّ اللّه عفی عنهم بما استشهدوا فی
سبیله و زیّنهم بطراز الغفران و انه کان عطوفاً غفورًا ولکن
ورد علی محبوبه فی تلک الایّام ما لا ورد علیه و لا علی
احدٍ من قبل " الخ

مراد از حبیب قدّوس و از احبّائی که بلایا بر او وارد کردند
عده ای از متزلزلین و خائفین و مستضعفین و منحرفین
اصحاب قلعه است و میتوان گفت مراد از بقیة اللّه در آثار
اوّلیّه نقطة البیان همان مقام امامت و مهدویت موعوده
منتظره سرّیه بود که در ایّام بابیت او را موافقت و تائید
مینمود و همین که دعوت قائمیّت فرمودند در آن حضرت
قرار گرفت و توان هم گفت که مراد همان مقام من
یظهره اللّه است که چند سالی بعد از آن در کتاب بیان
و غیره تأسیس و تبشیر فرمودند چه هرد و مقام فی الحقیقه

یکی میباشند .

و نیز کلمه بقیّة السّیف به معنی برجای مانده از قتال
وجهاد از اصحاب قلاع بابیان که غالباً کشته شدند
و در آثار و افواه معروفند .

بُکرة عربی به معنی صباح . بُکَر جمع . اَبْکار جمع الجمع .
در کتاب اقدس :

" فی البُکُور و الآصال "

و قوله :

" لانّکم ما عرفتم الّذی دعوتموه فی العشیّ
و الاشراق و فی کلّ اصیل و بُکور " ممکن است بکور مصدر
به معنی دخول در صبح باشد چنانچه در قرآن قوله :
" فی العشیّ و الابکار " که درمقابل که نام
وقت است اِبکار مصدری آورده شد .
و در ضمن خطابی به محفل روحانی مشهد ومناجاتی
است :

" والالفة مع احبائك عشيًّا و ابكارًا "

بَلال در ضمن نام حبشه ذکر
است .

بِلامفیلد
Lady Blomfield

لیدی بلامفیلد خانم بهائیه انگلیزی که ضمن نام اروپا ذکر است و او را مرکز عهد ابهی ستاره خانم نام فرمودند و هنگام وصول خبر صعودشان باتفاق شوقی ربّانی مقام ولیّ امرالله که به غایت محزون بودند به حیفا رفت وشرح مشهورراجع به صعود رادرآنجانوشت وکتاب بنام "شاهراه ممتاز" The Chosen Highway تألیف وی که غالباشرح سفرمرکزعهد دراروپا است بدست میباشد و بالاخره در هشتاد سالگی در آخرین روز از سال ۱۹۳۹ میلادی درگذشت .

بُلشفیك

لهجهٔ عربی بلشویك است .
در خطابی مورخ ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۳۳۸ قوله :
" حکومت اگر از بلشفیك رخنه نیابد قوّت یابد ."

بَلعَم

بلعام بن باعورا عالم بزرگ دینی معاصر باموسی و یوشع که باتّباع هوای نفس مخالف با مرکز هدی شده هلاك گردید قصّه اش در تورات

ثبت است و در آثار کثیرهٔ این امر ذکر بلعم بر سبیل تشبیه و استعاره در خصوص برخی از این قبیل استعمال گردید .
در لوحی که شرح احوال میرزا یحیی را داده اند قوله :
" قل انّا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطّین ثمّ البسناه قمیص الاسماء " الخ

بُلغار

کشور معروف در اروپا در آثار بسیار ذکر شد ازآنجمله در خطابی است :
" نور به بلغار ده روح به سقلاب بخش "
و در خطاب وصایای عهد است :
" و از خطّه بلغار در نهایت مظلومیّت به سجن اعظم ارسال گشت " که به سوق بیان مرتبط به آستان ادرنه میباشد .
و نیز در خطابی دیگر است :
" در بلغار و صقلاب آثار ظهورش نمودار گردید " و بُلغار به فارسی چرم معروفی است .

بَلماء

عربی لیلةُ بلماء شب ماه تمام نور . درلوحی است :

" قد حضر العبد الحاضر بكتابك فى ليلـــةٍ بَلْماء "

بَلُوج تَبَلُّج به معنی طلوع وظهور .
در خطاب معروف عمّه قوله :
" و تبلّج تباشیر الصّبح "
و در حق زین المقرّبین :
" ربّ انّه سمع نداءك عند تبلّج صبح احديّتك "

بَلُوچ نام قومی اهل بلوچستان معروف و محمد خان بلوچ حکمران در آنان بود و به خانه شان این امر رسید و او شش بار به ارض عکا وارد و به حضور در محضر ابهی فائز گردید .

بَلُّور بِلَّور عربی نوعی از شیشه سفید صاف معروف .
در کتاب اقدس است :
" قد حکم اللّه دفن الاموات فی البلّور "

بُلُوغ مصدر عربی به معنی رسیدن .
در لوح رئیس است :
" بلغتَ ذروة العلم "
و در قرآن به معنی وصول درسن به مقام رشد وتکالیف دین استعمال شد قوله :
" حتّی اذا بلغ الاطفال منکم الحلم "
و قوله :
" لمّا بلغ اشدّه "
و از اینجا بلوغ در اصطلاح اسلامی باین معنی قرار گرفت و آن را با فتاوی مختلف از مراکز افتاءِ غالبًا در ذکور ۱۵ و در اناث ۹ قرار دادند .
و در کتاب بیان در باب ۱۸ واحد ۸ چنین مسطور است قوله :
" و قبل از بلوغ بعدد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده "
و در کتاب اقدس است قوله :
" قد فرض علیکم الصّلوة و الصّوم من اول البلوغ "
و در رسالهٔ سؤال و جواب حدّ آن را مطلقا سن ۱۵ مقرر کردند و علماء طبیعت بلوغ را دو نوع گفتند طبیعی

وعقلی واول قبل از دوم تحقق مییابد .

ونیز در کتاب اقدس است :

" انّا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم "

مفاد آنکه جامعه انسانی بلکه عالم هستی مانند آن که افراد ذی حیات درمقامی از سن به رشد و بلوغ میرسند در حدّی از ادوار واکوار به مقام رشد و بلوغ خود خواهند رسید و در ضمن لغت (ا م ر) ذکری است و اصطلاح تبلیغ و مبلّغ و مبلّغین در الواح و آثار وافواه راجع به ابلاغ این امر به انام بسیار است .

در لوح به نصیر است قوله :

" بلّغ امر مولاك الی من هناك "

ودر لوح رئیس خطاب به ذبیح است :

" نسأل اللّه ان یوفّقك علی حبّه ورضاه و یؤیّدك علی تبلیغ امره و یجعلك من النّاصرین "

ودر اثری از خادم مورخ ٩٩ هـ ق خطاب به آقا جمال بروجردی است :

" واینکه در بارهٔ حرکت بدیار بکر مرقوم فرموده بودی بأسی نیست ولکن در جمیع احوال فرمودند به صمت متمسّك باشند لئلّا یظهر ما یکدر الیوم اویرتفع

الضّوضاء این اراضی و اطراف آن تبلیغ منع شده منعًا عظیمًا فی الکتاب وآن اراضی هم از اطراف محسوب است " انتهی

وکیفیت ابلاغ کامل این امر و امر تبلیغ ضمن لغت (س ج ن) ثبت میباشد .

و تأسیس کلاس درس تبلیغ بهائی در طهران بواسطه حاجی صدر همدانی که بعدًا میرزا نعیم سدهی آنرا اداره نمود در تاریخ ثبت و نیز ضمن (س ج ن) شمّه ای ذکر است .

و شهرت نام حاجی مبلّغ برای حاجی محمّدابراهیم یزدی ضمن شرح نام ابراهیم درج میباشد .

بَلیّه

بَلاء عربی مصیبت وهمّ و غم . بلایا جمع . درلوح طبّ است :

" بهما یحدث بلاء ادهم "

ودر کلمات مکنونه است :

" المحبّ الصّادق یرجوا البلاء کرجاء العاصی الی المغفرة والمذنب الی الرّحمة "

ونیز درلوح طبّ :

" فانّها بليّة للبريّة "

و در لوح رئیس :

" قل البلايا دهن لهذا المصباح و بها يزداد نوره ان كنتم من العارفين "

بـــلاء نیز مصدر عربی به معنی کهنه و فرسوده شدن .
بَلِیَ یَبْلیٰ ماضی و مضارع — در کلمات مکنونه است :

" انت قمیصی و قمیصی لا یُبْلیٰ "

بَلینُوس Pliny

ابولونیوس حکیم شهیـــر رومی در فلسفهٔ طبیعی کـه ۳۷ مجلّد درآن فن نوشت و موٴلّفاتش تاکنون بنوع اعبار وخود بنوع جلالت قـــدر مذکور است .

در لوح بسیط الحقیقه است :

" و بعد از او (ادریس — هرمس) بلینـــوس از الواح هرمسیه استخراج فنون علمیّه و حکمتیّه نمودهاند

بَم

شهر معروف در خطّـــه کرمان . تنی چند ازبهائیان مقیم آنجا بودند ولذا در آثار مذکور آمد خطابی " در بم به خدایار علیه بهاءالله

الابهی " است .

بَمْبئی

بُمبای شهر بندری معظـــم و ولایتش در هند که مذکـــور درالواح و آثار و مسطور مفصّل در تاریخ میباشد از آن جمله خطابی به حاجی میـــــرزا محمدتقی طبسی یزدی که در آن کشور تجارت میکرد میباشد قوله :

" ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشـــادی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید در خصوص قبوستـــان مرقوم نموده بودید که حکومت محل مخصوص تعیین نمـــوده و دیوار کشیده و دروازه گذاشته و اذن دفن نمودن درآنجا داده نوشته ای مرقوم نمائید از طرف جمعیت احبّاء بـــه حکومت اظهار ممنونیت از این همّت نمائید و تقدیـــم فرمائید و بنگارید که ما به نصوص قاطعه مبارك درهرمملکت که هستیم باید به حکومت آن سامان در کمال صداقـــت و خیر خواهی روش و حرکت نمائیم لهذا وظیفهٔ ذمّـــت دانستیم که بیان ممنونیت خود رابنمائیم و ما از دولـــت فخیمه نهایت رضایت را داشته و داریم و امید واریم کـــه صداقت و امانت و خیرخواهی ما ظاهر و آشکارگردد " الخ

بناب معموره‌ٔ معروف درآذربایجان که در ایام ابهی مجمع بهائی داشت و در آثار مذکور گردید از آن جمله میرزا غلامحسین طبیب مذکور و مخاطب در الواح بسیار شدند .

بُندَر لنگرگاه کشتی و شهرساحلی . و از بندرهای مشهور ایران بندر پهلوی در ساحل بحر خزر که نام سابقش انزلی بود و در ضمن آن نام ثبت است و معدودی از بهائیان در آنجا میزیستند و در این عصر بنام بندر پهلوی مسمّی و معروف وجمعیت سکنه اش را متقارب سی و پنجهزار بشمار آوردند وعده‌ٔ بهائیان آنجا قلیل و محفل روحانی دارند وغالبًا از اهل آنجا نیستند .

دیگر بوشهر در خلیج فارس که تجدید و تعمیرآن به عصر نادری است و محل اقامت و تجارت چند ساله‌ٔ اخوال باب اعظم بود و ایشان خود در سنین جوانی چندی در آنجا زیستند و حجره‌ٔ تجارتگاه و محل عبادتگاهشان معیّن است وآنجا در دوره‌ٔ مرکز عهد ابهی

مجمع بهائی بود و در آثار نامبرده گردید .

دیگر بندر جز و گز نیز کنار دریای خزر در دوره‌ٔ مرکز عهد ابهی مجمع معتنابهی در آنجا از اهل بهاء بود و مکررًا در آثار مذکور گردید و در الواح ابهی هم ذکری از آن است قوله :

" این مظلوم از سمت شاهرود بآن شطر توجّه نمود " الخ

دیگر بندر عبّاس کنار خلیج فارس نیز در دوره‌ٔ مرکز میثاق مجمعی از بهائیان در آنجا بود و مذکور درآثار گردید در سال ۱۳۲۰ معصوم علی فرهدلاری تاجرکه در بمبئی بواسطه‌ٔ خالویش حاجی علی اکبر بهائی شد وارد بندرعباس گردید و حاجی علی اکبر لاری مذکور از بهائیان عصر ابهی بود و در شیراز بسال ۱۳۱۲ فوت شد و به تاریخ مذکور ۱۳۲۰ از بهائیان حاجی محمود عوضی اقامت داشت که در کرمان بهائی شده بود . دیگر مدحة الوزراء که خود و پدرش میرزا عبدالله خان امین الوزراء درین بندر فوت شدند دیگر آقا سید حسن نطنزی مقوّم گمرک که بالاخره در اصفهان وفات یافت دیگر میرزا محمّد علی سدید السّلطنه بندری ابن حاجی

احمد خان کیابی دیگر سلطان محمد خان ابوالـــوردی
معروف به سرهنگ و توپچی که بعدًا به حکومت منصوب
شد و بالاخره زنش اورا در بغداد مسموم ساخت .

بَهاء مصدر عربی. در قاموس اســـت:

البهاء الحُسن .

و در مجمع البحرین اســـت

بهاء الله عظمتُه و جمع حُسن و اشراق و شکوه میباشد که
مظهرش در عالم شهود آفتاب و در عالم هستی ذات ـ
الهی است و در دعای معروف لیالی شهر رمضـان از
ادعیه اثنی عشریّه مأثور از امام که فضل و مقامی مخصـوص
نزد آنان دارد مقدّم بر دیگر اسماء الله ذکر شد و روایت
است که اسم اعظم الهی در آن دعا میباشد و نقطـة ـ
البیان مظاهر مشیّت کلّیه خصوصًا موعود محبوب و نفوس
بغایت معظم را بآن نام میخواندند چنانچه ضمن لغات
حیات و زین و سفینه شمّه ای از توقیعات و الـــواح
شامل این خصوص مسطور میباشد و در ضمن سورة الذّکر
ثبت و در ذیل لغت ذکر و لغت زمان ذکر نقطـة ـ
البیان من یظهره الله را بعنوان بهاء درج است وسرّی
از اهمیّت و اعظمیّت این نام همین احتواء رموز زیبا ئی

و درخشندگی و بزرگی میباشد که در ضمن لغت اســـم
بیان اسم اعظم گردید و از نقطة البیان در شرح حدیث
" لو کان الموت یشتری لاشتراه المؤمن و الکافر" است
قوله :

" لانّ حروف الوجه هو اربعة عشر و هو المراد
لشموس العظمة و اقمار القدرة کلّ شیئ هالك الاّ وجـه
ربّك ذوالجلال والاکرام و انّ حیات الوجه هو البهـاء
فی آخره و هو کلمةٌ خلقت اسمها مثل شکلها و هیکلهـا
مثل سرّها و ما کانت عدّتها الاّ عدّة احرف آخر الوجـه
و هو الاسم المکنون و الرّمز المصون الّذی به ظهـــر
ما ظهر بین الکاف و النّون و لانّه هو الّذی قد اصطفاه
لنفسه و جعله مقام نفسه فی قوله نحن لا اله الاّ هو الملك
القائم القدّوس " الخ

و در شرح سورهٴ نور مسطور است قوله:

" و اذا تنظر الی حروف هذه السّورة و ذلـك
المقام تری البهاء روح السّورة و اصلها و علیها یـدور
رحی الظّهورات و الاسماء و الصّفات ... و لذلك رقم
شکل البهاء ... و ان ذلك الشّکل ☆ هو حـرف
من حروف اسم الاعظم الّذی قال علیّ فی قوله و انّ ـ

صورته هی هکذا ☆ ااا م ▭ اااا ه ی ☆ الخ

و رباعی شهیر در وصف همین است :

هاء وسه الف کشیده مدّی بر سر

میم کج وکوج و نردبانی دربر

با چار الف و هاء واو معکوس

بی شک که بود اسم خدای اکبر

ه ااا م ⫽ اااا ه ی

و رباعی دیگر که به نوعی دیگر گفت :

خمس هاءات و خط بعد خط

و صلیب بعده اربع نقط

سبع همزات و واو ثمّ هاء

ثمّ صاد ثمّ میم فی الوسط

ه ه ه ه ه / / × .... ءءءءءءءء و ه صرم

و در ضمن لغت اسم هم اشاره شد و در ضمن لغت نکس نیز شرحی درین موضوع که کاملاً از معارف رمزی عرفاء اسلام خصوصًا شیعه میباشد و مقام نقطة البیان و مقام ابهی طبق مقتضای عصر استدلال و استنتاج نمودند ثبت میگردد و در آثار صادرهٔ ابهی درسنین عراق اطلاق بهاء و ابهی بهمین منوال بسیار است

قوله :

" چنانچه نقطهٔ اولی و طلعت ابهی روح من فی اعراش الظّهور فداه " الخ

چنانچه در ضمن لغت حیات ثبت میباشد و به این طریق کلمهٔ ابهی در آثار این امر بر دیگر مظاهر الهیّه خصوصًا شخص نقطه اولی نیز اطلاق گردید از آن جمله بیانی از مرکز میثاق در تبیین جُنّة الاسماء ضمن لغت جن مسطور است و تلقّب مقام ابهی باین لقب در تاریخ چنین ثبت گردید که درایّام واقعات بدشت واقع شد و عمّه مشهوره نیز در رسالهٔ ردّیه بغضیّهٔ منسوبهٔ بما و نوشت که در بدشت بواسطهٔ قرّة العین این لقب بر مقام ابهی استوار گردید ولی آثار صادرهٔ در بغداد پس از بر گشت از کردستان بدین نام صریحًا و یا رمزًا در دست میباشد و شهرت پیروانشان بنام و عنوان اهل بهاء چنانچه در ضمن بیان نبیل نبذه ای ثبت میباشد در سنین اواخر ادرنه شد .

در لوحی است قوله :

" جمیع عوالم مالا نهایهٔ اذکار و الفاظ و بیان از نقطهٔ اوّلیّه تفصیل شده و کلّ بآن نقطه راجع وآن نقطه

به اراده قدمیّه ظاهر هر نفسی که الیوم به حبّ او فائز
شد صاحب جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب
علم و بیان بوده و خواهد بود ولکن احدی از زلال این
بیان که از یمین عرش رحمان جاری است نیاشامد مگر
اهل بهاء ای سائل مشاهده رحمت و فضل الهی نما
مع آنکه در سجن جالس و اعداء از کلّ جهات مترصّد
معذلك تو را محروم ننموده " الخ

و صدور این لوح در سجن اعظم بود و اوّل لوحی است
که پیروان مؤمنین را بنام اهل بهاء خواندند و نام بیانی
به بهائی تبدیل گردید ؛

و در لوحی دیگر صادر در ایّام سجن اعظم که اسارت
اسرای موصل و خروج ازادرنه و مصائب سجن را بیان
نمودند قوله :

" یا ایّها المذکور لدی العرش ... قل یا
اهل البهاء تاللّه الیوم یوم الّذی فیه یستقیمن المخلصون

و در لوحی دیگر قوله :

" و کلمه ای که الیوم مقدّم است بر کلّ کلمه
مبارکه اللّهم انّی اسألك من بهائك بابهاه و کلّ
بهائك بهی بوده و هست امروز عالم بیان طائف این

کلمه جلیل است چه که امروز محك اللّه اوست و مشرق
امتحان الهی اوست در یك مقام این کلمه فصل الخطاب
است و اوست سدّ محکم متین ما بین موحّدین ومشرکین
و در مقامی سیف برنده است که بین حق و باطل را فصل
نماید . جاهل ارض ص (شیخ مجتهد نجفی اصفهانی)
عباد را از تلاوت آن منع نموده اُفّ له خود را و قوم
خود را از نفحات اسم اعظم الهی محروم کرده سوف
یری جزاء عمله امرًا من لدن آمر علیم "

و در لوح معروف به شیر مرد قوله :

" ستایش پاك یزدان را سزاوار که از روشنی
آفتاب بخشش جهان را روشن نمود از باء بحر اعظم
هویدا و از هاء هویّت بحته " الخ

و در کتاب اقدس است قوله :

" والّا ترجع الی اهل البهاء الّذین لا یتکلّمون
الّا بعد اذنه ولا یحکمون الّا بما حکم اللّه فی هذا
اللّوح "

و در لوحی است قوله :

" طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی
را در امرش متوقّف بینند در ما ظهر من عنده توقّف

ننمایند اینست مقام استقامت کبری قد ذکرت کل ما
ینبغی لامری " الخ

و در لوحی است قوله :

" ولکن عجب است از اهل بیان که به این
حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند اُفّ لهم و
لحیائهم و لوفائهم شعورشان به مقامی رسیده که تازه
درین ایّام یك خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم
نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزلهٔ در بیان
مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده "

و شمّه ای در این خصوص ذیل حرف (ط) وامر و
اورشلیم ثبت است .

و امضاء الواح در اوائل اظهار امرشان " من البهاء
والبهاء " و یا "۱۵۲" رمز از بهاء بود و علی ایّ حال
بیکی از خاتمهای بدیعه مختوم میفرمودند .

و جعله اللّه ابهی به معنی اسم تفضیلی مانندهٔ
اللّه اکبر تحیّت و نیز ذکر مفروض بهائی میباشد .

در کتاب اقدس است قوله :

" قد کتب اللّه لمن دان باللّه الدّیّان ان
یغسل فی کلّ یوم یدیه ثم وجهه و یقعد مقبلاً الی اللّه

و یذکر خمسًا و تسعین مرّة اللّه ابهی "

و نیز در امر بیان نام ماه اوّل از شهور سنه و روز اوّل از
هر ماه که روز اوّل سال یعنی نوروز نیز میباشد قرار
گرفت و به مظهر اعظم مشیّت کلّیه اختصاص یافت .

و در کتاب اقدس است قوله :

" طوبی لمن فاز بالیوم الاوّل من شهر
البهاء الّذی جعله اللّه لهذا الاسم العظیم "

و نیز ایّام الهاء که مراد ایام البهاء است نام ایّام
زائده بر شهور سنه با آداب و مراسم مخصوصه گردید
که در کتاب اقدس است :

" واجعلوا الایّام الزائدة من الشّهور قبل شهر
الصّیام انّا جعلنا ها مظاهر الهاء بین اللّیالی و الایّام
لذا ما تحدّدت بحدود السّنة و الشّهور "

و تفصیل این امور در کتاب امر و خلق مسطور شد .

و لوح البهاء نام لوحی است که در سنین ادرنه
خطاب به خاتون جان قزوینیّه بنت حاجی اسداللّه
فرهادی صدور یافت ، تا آنکه از آداب بهائیان شد که
عقیب ذکر یا کتب اسماء نیکان بر جای رحمة اللّه علیه
یا غفر اللّه له یا رضی اللّه عنه و مانند آنها که فیمابین

مسلمانان متداول بود علیه یا علیها یا علیهم یاعلیهنّ بهاء الله الابهی میگفتند و مینوشتند وبسا در مکاتیب محض پاس حکمت و ملاحظهٔ از تعرّض مردم به نوع رمز مثلاً علیه "٩ ٦٦" بجای " علیه بهاء اللّه" میگذاشتند و در نامه ها علامت بهائی بودن عدد ٩ که عدد ابجدی حروف بهاء است مینهادند و این اصطلاحات از مقام ابهی و درزمان ایشان متداول گردید .

در کتاب اقدس است قوله :

" علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین "

و در الواح عقب خطاب به اشخاص و یا ذکر اسماء علیك بهائی و رحمتی ویا علیه بهائی و عنایتی و امثالها بسیار است تا آنکه فصن اعظم برای اعلان واعلاء مقام عبودیّت خود نسبت به آستان مقام ابهی نام عبدالبهاء را اختیار فرمودند و سلطان خانم ورقه علیا بنام بهیّه و بهائیّه امضاء نمودند .

و در خطاب شهیر عبدالبهاء به عمّه است :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك " الخ

واشتقاقات بهی و باهی و مبهّی و مباهی و متباهی وابهی وغیرها معروف است وربّ اعلی اشتقاقات بسیار دیگری نیز آوردند و اللّه ابهی را بنوع فعل ماضی ابهاء نیز توان خواند .

بَهْجَة

عربی رونق و زیبائی و سرور و شادمانی .

و بهجت تخلّص شعری شاعری بابی ساکن قزوین که با قرّةالعین مکاتبه شعری داشت .

وقصر بَهْجَة و بَهْجی واقع در بهجه به نیم ساعتی خارج عکّا در دوکیلومتری شمالی عمارت مسکونهٔ ابهی در سنین اخیره بود که صعودشان به عالم غیب در آنجا واقع شد و در تاریخ تفصیل و شرح بیان گردید و در صورت خطابی به مجمع جمعی از بهائیان چنین بیان است :

" صاحب قدیم بهجة جرجس جمال پروتستانی متعصّب با عقل صافی قلبی بود ازو زمین جای صنوبر ها راخواستم بخرم نداد و ده هزار لیره قیمت گفت وآنجا را او بدست خود مرتّب کرده بود و به برادرش وصیّت

کرده بود که ذرع و وجبی از آنجا را به کسی نفروشد و میگفت چون بهاءالله زیر آن صنوبرها مشی میکردند بعدًا اهمیّت پیدا خواهد کرد و او با من معاشرت میکرد و مردم بر او انتقاد گرفتند و جواب گفت که بزودی مرا تعمید خواهد داد و چون برایم حکایت کردند گفتم من او را بهمین نزدیکی بختنه میرسانم و همینطور شد که بیمار گردید و جرّاح حکم به ختنه داد و او هر چه التماس کرد نپذیرفتند و ختنه کردند و مدت دو ماه بستری شد و همینکه بیرون آمد از من خجالت میکشید ولی من با او ملاطفت کردم و او از ملامت و شماتت مردم میترسید یکبار دیدم کتابی میخواند پرسیدم گفت کتاب معراج نبی است گفتم برای تو چه نتیجه دارد بنوع استهزاء گفت میخواهم بدانم چطور بآسمان رفت گفتم آن مطلب ساده است احتیاج به مطالعهٔ کتاب ندارد چه بهمان نردبان که مسیح بآسمان رفت او هم رفت و این در میان ۱۰ نفر از رفقا و معاریف بود و از شدّت غیظ نزدیک بود که یقه اش را پاره کند و چون مرد حسب وصیّتش همانجا مدفون گشت ولکن برادرش آنجا را فروخت بدین شرط که جسدش

را درآورده در ناصریّه دفن کردند .

بَهْرام

ملّا بهرام پارسی اخترخاوری از بهائیان مشهور به کثرت در آثار ذکر است . درلوحی است :

" ذکر بهرام علیه بهائی را نموده ای مکرر اسمش از قلم اعلی نازل ... یا بهرام از حضرت زردشت سؤال نمودی او من عنداللّه آمده و به هدایت خلق مأمور نار محبّت بر افروختهٔ ید اوست ... یا بهرام به یقین مبین بدان اوّل بارنار از نزد یار آمد ." الخ

بهمن میرزا

بن عباس بن فتحعلی شاه پس از فوت برادرش قهرمان میرزا که والی آذربایجان بود از جانب برادرش محمد شاه بسال ۱۲۵۷ والی آن ایالت شد و تا سال ۱۲۶۳ برقرار بود و همینکه حاجی میرزا آقاسی صدر دولت بدانست که با اللّهیار خان آصف الدّوله و پسروی محمد حسنخان سالار فرمانروایان خراسان برضدّش محرمانه اتّفاق کردند

سرداری را بدستگیری وی مأمور آذربایجان کرد واو
نهانی خود را به طهران رساند و از محمد شاه امان
گرفت ولی از حاجی اطمینان نداشت و ناچار به سفارت
روس پناهنده شد و او را به قفقاز بردند و در آنجا
بسال ١٣٠٠ در گذشت و رفتار او با شخص نقطهٔ
اولی به تفصیل درتاریخ ذکر شده .

بِهْنَمِیر قریهٔ شهمیرهٔ مازندران درقرب
بابل که در تاریخ این امر
مشروح و مفصّل است شهداء
و بقیّة السّیف قلعه طبرسی از اهل آنجا :

(١)— آقا رسول که سرش به آمل فرستاده شد
و گفتند بعدًا به طهران بردند و دخترانش طاوس
که عنوان خطابش درلوح " بارفروش امة الله طاوس
الاحدیّه " مذکور است، دیگر بی بی هرد وقوی الایمان
و حافظ بازماندگان و مؤمنان، و پسرانش یکی حبیب الله
که مؤمن بود و دیگر ولیّ الله و فتح الله که بابی نشدند
و از حبیب الله مذکور آقا رسول ممتازیان باقی مانند
و خاندان هر دو برادر همه بهائی هستند و برادران
آقا رسول یکی (٢) آقا محمد حسین که نیز در قلعه کشته

شد و زنش گلدوستی نام مؤمنه قویّة الایمان که اعداء
نخست همه اشیاء مؤمنین را تحویلش دادند و قفل
زدند و بالاخره ازو باز خواست کرده به عنوان یافتن
اشیاء مواضع راکاویدند و او را به جنگل بردند و خوراك
جانور شده به هلاکت رسید و دخترش خواهر باجی
و پسرانش یکی کربلائی سیف الله که ایمان نیاورد ودیگر
مشهدی ید الله کهایمان داشت و از نسل و نتیجه شان
ایمان آوردند و برادر دیگر (٣) آقا طاهر که نیز در
قلعه شهید شد و دارای یك پسر طیّب نام و یك دختر
که نسل و نتیجه شان هم مؤمن اند .
دیگر از شهداء (٤) آقا نظام که در قلعه کشته شد و
دخترانش با نسل و نتیجه شان ایمان آوردند ولی
پسرش آقالریا دائی لرکه بهر دو نام خوانده شد ایمان
نداشت .
دیگر (٥) آقا عظیم که در پنجشنبه بازار بارفروش قطعه
قطعه گردید و پسرش مشهدی آقاجان ایمانکی داشت
و پسر دیگرش کربلائی محمدعلی ایمان نداشت و نسل
و نتیجه شان در ایمان نیستند .
دیگر (٦) آقا غلامرضا که نیز در قلعه کشته شد وخواهر ش

جانی خانم قویّ الایمان بود و اعداء بلیّهٔ شدید وارد
آوردند و شاید واقعهٔ مذکورهٔ گلدوستی مرتبط با و یا
هر دو باشد وازو نسلی نیست و از جانی زوجهٔ آقا
محمدجان نسل و نتیجهٔ ایمانی باقی است .
و (۷) آقا محمّد جان که نیز در قلعه کشته شد پسرش
حاجی معصوم از مهمّین مؤمنین گردید و یک دخترش
زلیخا شوهرش آقا محمّد کلاهدوز بار فروشی بود وازایشان
نسل و نتیجه درین امر باقی هستند و پسر دیگرش آقا
جان نیز مانند برادر خود حاجی معصوم زندگانی کرد .
دیگر (۸) قاسم سلمانی که در قلعه شهید شد جوانی
بی نسل و نتیجه بود . دیگر از مؤمنات همرهان
دختران آقا رسول و جانی سوگل و دیگر از اصحاب
باقیمانده از قلعه (۹) آقا عباس که از قلعه آوردند و
خریداری و خلاص شد ولی در حال وقوف باقی ماند .
دیگر (۱۰) آقا زمان بهمین منوال . دیگر (۱۱) مشهدی
احمد علی بهمین منوال وتا آخر العمر بر حال ایمان
باقی ماند . دیگر (۱۲) آقا لر پسر آقا نظام شهید مذکور
بهمین منوال و خوب بود . دیگر (۱۳) آقا مرتضی برادر
آقا عباس و نیز (۱۴) آقا حمید خریداری شدند ولی

خوب نبودند .
و در دورهٔ ابهی در آن قریه بعلاوه نسل و نتیجه
مذکورهٔ مؤمنین اوّل پنج برادر بنام ــ علیجان ــ محمد
خان ــ حسن جان ــ روح الله ــ محمود و تقریباً
همهٔ خاندانشان دیگر حسین شیخ با نسل ونتیجه اش
دیگر کربلائی حاجی جان دیگر آقا علیجان ارباب دیگر
ملا آقا محمد و محمد صادقخان دیگر کربلائی کرام با
خانواده اش .
و این قریه با آنکه جمعیّت مؤمنین این امر همیشه به
مراتب کمتر از دیگران بود پیوسته بنام قریهٔ بابی
شهرت داشت و در آثار مذکور شد .
و یکی از الواح به اهل بهنمیر است قوله :
" هو الله هو المبیّن العلیم سبحان الّذی
ظهر بالحق واظهر ما اراد بامره کن فیکون انّه لهو
الّذی به ظهر المیزان و نطق اللّسان انّه لا اله الاّ هو
المهیمن القیّوم قد قام باسمه القیّوم بین العباد ونطق
بما اخذ الاضطراب سکّان مدائن الاسماء الاّ من شاء الله
مالك الوجود یا اهل بهنمیر " الخ

ــــــــــ

بوم

عربی جغد . درکتاب اقدس خطاب به مرکز حکومت عثمانیّه است قوله :

« نسمع فیك صوت البوم »

و درلوح به ناصر الدّین شاه است :

« لا یسمع من ارجائها الاّ صوت الصّدی »

صدی نیز جغد است . و در ضمن شرح همزه و الف تفصیلی است .

بَیان

عربی به معنی مصدری به معنی ظهور و وضوح و نیز ایضاح و تصریح و بر منطق فصیح دال تام مظهر ما فی الضّمیر اطلاق میگردد .

در لوحی است :

« انّ البیان جوهر یطلب النّفوذ و الاعتدال امّا النّفوذ معلّقة باللّطافة و اللّطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصّافیه و امّا الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی نزلناها فی الزّبر و الالواح »

و در اصطلاح آثار نقطه اولاً نام آئین جدید و تمامت آثار صادره است . ثانیًا نام دو کتاب معروف عربی

و فارسی صادر در ایّام سجن ماکو گردید تلویح به آیه قرآن « الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البیان »

و در مجمع البحرین است :

« فی الحدیث انّ اللّه نصر المؤمنین بالبیان ای بالمعجزة و بانّ اَلهَمَهم و اوحی الیهم بمقدّمات واضحة الدّلائل علی المدّعی عند الخصم مؤثّرة فی قلبه و فیه انزل اللّه فی القرآن تبیان کلّشیئی ای کشفه وایضاحه و البیان و السّلطان و البرهان والفرقان نظائر وحدودها مختلفة . فالبیان اظهار المعنی للنّفس کاظهار نقیضه و البرهان اظهار صحّة المعنی و افساد نقیضه و الفرقان اظهار تمیز المعنی ممّا التبس و السّلطان اظهار ما یتسلّط به علی نقض المعنی بالابطال »

و نقطة البیان کتاب بیان فارسی را پس از اصدار بیان عربی که بنام کتاب الجزء نامبرده شد در تفسیر و شرح آن صادر فرمودند و کتاب بیان نا تمام است و عربی یازده واحد صدور یافت و یك واحد دیگر هم وعده فرمودند و از بیان فارسی نسخ موجوده غالبًا تا باب

عاشر از واحد تاسع" فی طهارة ارض النّفوس" است
وبا بهائی میرزا یحیی برآن اضافه نمود که نسخش نزد
ازلیان متداول میباشد وعربی تا باب تاسع والعشر
من الواحد الحادی والعشر" فی انّ من یکتب حرفًا
علی من یظهره الله او بغیر ما نزّل فی البیان قبل
ظهوره فلیلز منه من کتاب اللّه تسعة عشر مثقالاً من
الذّهب " منتهی میگردد .
وکلام خود نقطه در بیان فارسی در وصف صدور
بیان چنین است قوله :

" وبعین یقین نظرکن که ابواب این بیان
مرتّب گشته بعدد کلّشیئ (۳٦۱) ... واوّل خلق
کلّشیئ در این آن که آن یوم جمعه است بما یذکره الله
شده ... ودر حینی که خداوند عود خلق قرآن
فرمود نبود نزد او الّا یك نفس واحدة (آقا سیّد
حسین یزدی عزیز کاتب) که یك باب از ابواب حکم
ذکر میشود نزد او وکذلك یفعل الله ما یشاء ویحکم
ما یرید لا یسئل عمّا یفعل وکلّ عن کلّشیئ یسئلون
ودرآن وقت که عود کلّ خلق قرآن شد وبدء خلق
کلّشیئ در بیان شد مقرّ نقطه که مظهر ربوبیّت است بنر

ارض اسم باسط بود (ماه کو) که سمواتی که درقرآن م.
مرتفع شده بود کلّ مطوی شد ... وحال که هزار
ودویست وهفتاد سال گذشت (از بعثت محمّدی)
این شجره به مقام ثمر رسیده ... وحال آنکه شجرهٔ
حقیقت که منزل قرآن بوده درین جبل ساکن است با
یك نفس وحده ... واز حین ظهور شجرهٔ بیان الی
ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند
وعده فرموده که اوّل آن بعد از دو ساعت ویازده دقیقه
از شب پنجم جمادی الاوّل سنه ۱۲٦۰ که سنه
۱۲۷۰ بعثت میشود اوّل یوم قیامت قرآن بوده " الخ
وبیان عربی که بیان فارسی مفصّلتر وشرح وتبیین
آن است درآثار وتوقیعات بنام کتاب الجزاء نامبرده
گردیده چنانچه درلوحی ضمن نام جمال ذکر میباشد .
والواح صادر قبل ازعکا همه تشویق به بیان میباشد .
درلوحی از ادرنه به نصیر است قوله :

" وعلیلان صحرای جهل ونادانی را اقرب
من لمح البصر به منظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است
رساند"

ودرلوحی دیگر قوله :

" و همچنین نقطه اولی جلّت کبریائه دربیان
فارسی مفصّل مرقوم داشته اند رجوع بآن نمائید که حرفی
از آن کفایت میکند همه اهل ارض را و کان الله ذاکر
کلّشیئی فی کتاب مبین "

و در سورة القمیص است قوله :

" فابتغوا امرالله و سننه بما نزّل فی البیان "

و قوله :

" قل انّ المشرکین ظنّوا بانّا اردنا ان ننسخ
ما نزّل علی نقطة قل فو ربّی الرّحمن لو نرید کما ظنّوا
لیس لاحدٍ ان یعترض علی الّذی خلق کلّشیئی بامره
آنچه درین ظهور نازل بعینه همان کلمات نقطه اولیّه
بوده و خواهد بود و این غلام لا زال جز عبودیّت صرفه
دوست نداشت فو الّذی نفسی بیده عبودیّت محبوب
جانم بوده بشأنی که کلّما اُشاهد موقفًا من مواقف الارض
احبّ ان اَخرّ علیه سُجّدًا لِلّه محبوبی و محبوب العارفین
و اینکه در الواح ذکر مقامات عالیه شده ناظرًا الی
امرالله و شأنه وعزّه و اجلاله بوده چنانکه نقطه بیان
فرموده انه ینطق فی کلّشیئی بأنّی انا الله لا اله الّا انا
ان یا خلقی ایّای فاعبدون و اگر نظر به این مقام نبود

فو نفسه المحبوب ما ذکرتُ الّا عبودیّة الصّرفه للّه
الحق کذلک کان الامر ولکنّ هم لا یشعرون "

و در دعاء یدعوه محیی الانام فی الایّام است قوله :

" بعد الّذی یا الهی ما اظهرت لهم الّا ما
اتی به علیٌّ من قبل و ما بیّنت لهم الّا ما نزل فی البیان
... و دعوتهم الی ذکر نفسك العلیّ الاعلی من هذا
الافق الابهی " الخ

بدینگونه اندك اندك در سنین ادرنه لحن کلام نسبت
به بیان تغییر نمود قوله :

" طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطهٴ اولی
را در امرش متوقّف ببینند در ما ظهر من عنده توقّف
ننمایند " الخ

که با بعضی الواح دیگر ذیل بهاء درج است .

و قوله :

" هوالعزیز شهد الله انّه لا اله الّا هوالعزیز
الجمیل و انّ نقطة البیان لعبده و بهاؤه لمن فی
السّموات و الارضین "

و قوله :

" با اینکه کلّ میدانند که باین ظهور اعظم

ما نزّل فی البیان ثابت و ظاهر و محقّق شده و اسم
اللّه مرتفع گشته و آثاراللّه در شرق و غرب انتشار
یافته و بیان فارسی مخصوص درین ظهور امضاء شده
معذلک متّصلاً نوشته و مینویسند که بیان را نسخ
نموده اند که شاید شبهه در قلوب القاء شود و معبودیّت
عِجل (میرزا یحیی ازل) محقّق گردد . "

و قوله :

" هو البهیّ الباهی الابهی حمد مقدّس
از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ
بهائی را سزاوار است . . . فلتراقبنّ یا ملاء البیان
لتعرفوا الظّهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه "

و در کتاب اقدس است :

" ایّاکم ان یمنعکم ما فی البیان عن ربّکم
الرّحمن تاللّه قد نزّل لذکری لو انتم تعرفون "

و قوله :

" کذلک تغرّدت الورقاء علی الافنان فی ذکر
ربّها الرّحمن . . . قد صرح نقطة البیان فی هذه
الآیة بارتفاع امری . . . قل تاللّه انی لمحبوبه "

و قوله :

" انّا اخبرنا الکلّ بان لا یعادل بکلمةٍ
منک ما نزّل فی البیان "

و در لوحی است :

" قد نزّلنا البیان و جعلناه بشارة للنّاس
لئلّا یضلّوا السّبیل فلمّا اتی الوعد و ظهر الموعود اعرضوا
الّا الّذین تری فی وجوههم نضرة النّعیم "

و قوله :

" هو الصّامت النّاطق انّ البیان ینادی بهذا
الاسم و یطوف حول ارادة ربّه ولکنّ القوم فی وهم
مبین انّا انزلناه لذکری لیثبت به امری بین عبادی ویظهر
سلطانی بین خلقی و لکنّ المشرکین به اعرضوا عن اللّه
ربّ العالمین "

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان
را تلاوت ننموده و مطالبش را ندیده این قدر معلوم
و واضح و مبرهن است که کتاب بیان را اسّ کتب خود
قرار فرموده " الخ

و در خطابی است قوله :

" در خصوص بیان مرقوم نموده بودید که ترجمه

شده است کتاب بیان به کتاب اقدس جمیع احکامش منسوخ است مگر احکامی که در کتاب اقدس مذکور و تأکید شده است مرجع کلّ کتاب اقدس است نه بیان احکام بیان منسوخ است لهذا ترجمهٔ آن چه ثمری برای ایشان " الخ

و در ذیل نامهای قدس و همج نیز شمّه ای راجع به این امور ثبت است .

و سورة البیان از الواح صادره در سنین ادرنه است قوله :

" هذه سورة البیان قد نزلت من جبروت الرّحمن للّذی آمن باللّه و کان من المهتدین فی الالواح مکتوبا "

ب ی ت

در لوح رئیس است :

" و بات فیه فی العشی " در آنجا شام را به سر برد .

بیت — اطاق و خانه و مسکن . بیوت جمع نیز در لوح رئیس است قوله :

" اَسّس ارکان البیت من زبر البیان .... و

اخرجوهم من البیوت بظلم مبین "

و در قرآن قوله :

" و فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه " خانه هائی که خدا اذن داد بر افراخته شوند و نامش در آنها ذکر شود و بهمین اعتبار تشریفی مسجد را خانه خدا گفتند و بعضی از مفسّرین تأویلی به معنی بیوت انبیاء تأویل کردند چنانچه در مجمع البحرین است و از طریق شیعه نیز روایت کردند که خانه علی امیر المؤمنین هم جزو آن میباشد و نقطة البیان را نیز شرح و تأویلی برآن است قوله :

" بسم اللّه البدیع الّذی لا اله الّا هو افتتح بسرّ البیان لاظهار ما جعله اللّه فی الکیان ... واعلم انّ اللّه سبحانه قد جعل اعظم عطیّاته لاهل الامکان مشعر الفؤاد ... انّ الفؤاد هی اعلی مشاعر الانسان ... و قد جعل اللّه تلک المشعر محلّ اسم الرّفیع و مکمن غیبه المنیع " الخ

و متبادر و شایع نام بیت اللّه در اسلام خانه کعبه میباشد .

و در مقاله سیّاح راجع به باب اعظم است قوله :

" و خود باب عزم طواف بیت الله نمود "

و از حضرت بهاء الله در لوحی است :

" یا حاجی در بیت الهی که الیوم مطاف عالم است تفکّر نما در اوّل ایّام که احکام مقصود عالمیان در فرقان نازل مشرکین به کمال جدّ در منع آن و اطفاء نور جهد فوق العاده نمودند و چون ضعف به اقتدار تبدیل شد و عجز به قوّت بر بام کعبه حسب الامر مطلع اوامر و مشرق احکام الهی اذان گفته شد بعضی از مشرکین گفتند خوشا بحال پدران ما که مردند و این صوت منکر را نشنیدند و بعضی مذکور داشتند ای کاش از سمع محروم میشدیم و این آواز را نمیشنیدیم و بعضی هم باصابع جهل و ضلالت باب اصغاء را مسدود نمودند و در اوّل امر امثال این امور ظاهر و حال از هر جهتی از جهات و از هر شطری از اشطار میشتابند و طواف مینمایند و حال در امور قبل و این امر اعظم و نباء عظیم تفکّر نما لتعرف و تکون من العارفین " الخ

و در توقیع خطاب به محمّد شاه چنین فرمودند قوله :

" قسم بحق که امروز منم بیت الله واقعی "

و در لوحی است قوله :

" انّ السّجن بیتی و هو ابهی من کلّ البیوت ان انتم من العارفین "

ولی در کتاب اقدس و در اصطلاح اهل بهاء لفظ بیت متداول و متبادر در بیت باب اعظم در شیراز و بیت ابهی در بغداد است و بیت بغداد بیت اعظم میباشد .

و قوله :

" و ارفعن البیتین فی المقامین "

و در لوح حج به ملّا محمّد نبیل زرندی است قوله :

" ای ربّ هذه بیتك الّتی عرّوها بعدك عبادك وغاروا ما فیها ونهبوا ما علیها " الخ

و در شأن آن بیت قوله :

" هذا مقام الّذی رفعت فیه صوتك و ظهر برهانك و طلعت آثارك و اشرقت جمالك و نزلت آیاتك ولاح امرك و رفع اسمك و شاع ذکرك و کملت قدرتك و علت سلطنتك علی من فی السّموات و الارضین ثمّ یخاطب البیت و ارضها وجدارها و کلّ ما فیها و یقول فطوبی لك یا بیت بما جعلك الله موطاء قدمه فطوبی لك یا بیت بمااختارك الله و جعلك محلّاً لنفسه و مقرّا

لسلطنته و ما سبقك ارضٌ الاّ ارض الّتى اصطفاها اللّــه
على كلّ بقاع الارض بما رقم من قلمه الحفيظ فطوبى لك
يا بيت بما جعلك اللّه ميزان الموحّدين و منتهى وطن
العارفين و جعلك اللّه مقدّسًا عن عرفان المبغضيـــن
و المشركين بحيث لن يدخل فيك الاّ كلّ موءمن امتحن
اللّه قلبه للايمان و لن يقدر ان يتقرّب اليك الاّ مـــن
يهبّ منه روائح السّبحان فطوبى لك بما جعلك اللّــه
مخصوصًا للمقرّبين من عباده و المخلصين من بريّته و لن
يمسّك الاّ الّذينهم انقطعوا بكلّهم عن كلّ من فى السّموات
و الارضين و لم يكن فى قلوبهم الاّ تجلّى انوار عزّ وحدتـه
و فى ذواتهم الاّ ظهورات تجلّيات قدس صمدانيّتــه و
هذا شأن اختصّك اللّه به و بذلك ينبغى بان تفتخـر
على العالمين فطوبى لك و لمن بناك و عمّرك و خدمـك
و سقى اورادك و لمن دخل فيك و لمن لاحظك و لمـن
وجد منك رائحة القميص عن يوسف اللّه العزيز القديرو
اشهد بانّ من دخل فيك يدخله اللّه فى حرم القدس
فى يوم الّذى يستوى فيه جمال الهويّة على عرش عظيـم
و يغفر كلّ من التجاء بك و دخل فى ظلّك و يقضى حوائجه
ثمّ يحشره فى يوم القيمة بجمال الّذى يستضيئ منـه

اهلها من الاّولين و الآخرين "
و قوله :
" و اذا حضرت تلقاء الباب قف و قل يـــا
بيت الاعظم اين جمال القدم الّذى به جعلك اللّــه
قبلة الامم ... قد ورد عليك ما ورد على تابوت الّذى
كانت فيه السّكينة طوبى لمن يعرف لحن القول فيما
اراد مالك البريّة "
و قوله :
" تاللّه يا على انّا سمعنا بسمعنا عن خلـف
الجدار من الّذين هم سكنوا فى البيت و استجاروا مقام
الّذى كان له ان يطوف حوله اهل الفردوس ثمّ اهـل
حجبات القدس ثمّ ملائكة المسبّحين تاللّه ما لا سمع
اذن احد من الممكنات و مع ذلك سترنا الامر على شأن
الّذى ظنّوا فى انفسهم بانّ اللّه كان غافلاً عنهـــم
قل بئس ما ظننتم انّه يعلم غيب السّموات و الارض وانّه
بكلّ شيئى عليم و كذلك كنت معذّبًا بين هوءلاء " الخ
شكايت از مدّعيان ايمان مجاورين بيت بغداد ميباشد
و در لوحى به سيّد مهدى دهجى است كه وى را در بيت
بغداد براى سرپرستى گذاشته هجرت فرمودند قوله :

" انت لا تحزن عن شیئ و عمّا ورد علیک بعدی فاصبر و لا تکن من المضطربین کلّما سرقوا منک ما کان الاّ من زخارف الملک ... لو انّ مافی بیتی بمنزلة نفسی و الّذین هم فعلوا ذلک کانّهم خانوا علی نفسی و کان اللّه علی ذلک شهید ولکن انّا عفونا عن الّذین هم فعلوا ذلک ان لم یرجعوا علی مثل ما فعلوا و یکوننّ من التّائبین ... ولکن فی مقام الخلق کن فی منتهی الدّقّة و الفطانة بحیث لن یقدر احد ان یذهب منک شیئًا ولا تغش سرّک علی احد و لا تنشر امرک ...

... لئلاّ یطّلع علی ما عندک احد من المذنبین ...

ثمّ امکر مع کلّ مکّار لئیم کلّ ذلک من سجیّة المؤمن قد القینا علیک لتکون علی ذکاوةٍ عظیم ان یا مهدی فاعلم بانّ ما ورد علیک عند ما ورد علیّ لم یکن مذکورًا "

و در سورة اللّه و در لوحی است قوله :

" ان یا طبیب اسمع حنین البیت ... انّه فی تصرف الّذین کفروا بک و بآیاتک الکبری ای ربّ خلّصنی من هؤلاء المشرکین الّذین سمعوا ندائک و ما اجابوک قد اخذتهم الاوهام علی شأن اعرضوا عنک و اعترضوا علیک بعد الّذی جئتهم من مطلع الفضل بسلطان

مبین اگر نفسی در آنجا یافت میشد که علی العجالة اجاره هم مینمود محبوب بود انّما الامر بید اللّه انّه لهو الحاکم علی ما یرید "

و در لوح حجّ شیراز نیز به ملاّ محمّد مذکور است قوله :

" تاللّه من زار البیت زار اللّه فی سرادق عزّ بقائه و خباء مجد جماله و کذلک نخبرکم من نبأ الّذی کان عند العرش عظیم و من زار البیت بما علّمناه قد یبعثه اللّه بعد موته فی رضوان العزّة و الکبریاء علی جمال یستضیئ من انوار وجهه اهل ملأ الاعلی " الخ

و در لوح به نصیر است قوله :

" این است حرم الهی در ما بین سماء و این است بیت رحمانی که ما بین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید "

وضمن (ج م ل) شطری نقل از لوح به سلمان درج است.

و نیز نام بیت العدل بر مجلس مشورت بهائی معهود و معیّن و مصطلح گردید .

در کتاب اقدس است قوله :

" قد کتب اللّه علی کلّ مدینة ان یجعلوا فیها

بیت ا.ل." الخ

و در خطابی به مجمع جمعی از بهائیان است :

" لمخزن بیت العدل ۷ واردات و ۷ مصاریف :

۱ — واردات الاعشار بالنّسبة الی مدخول الافراد .

۲ — اعشار عن الحیوانات

۳ — نصف المعادن

٤ — مایوجد من الاشیاء ولیس لها صاحب

۵ — اموال المتوفّی الّذی لیس له وارث

٦ — الزّکوة

۷ — تبرّعات و ما بقی فی صندوق القریة او المدینة بعد المصاریف یرجع الی الصّندوق العمومی و من الصّندوق العموم الی کلّ قریة مدخولها اقلّ من مصاریفها "

و نیز در لوحی است قوله :

" بسم الله العلیّ الابهی آنچه از معنی بیت در آیات الهی نازل . . . ای سائل نظر به شأن عباد نما همین سؤال را در سنین قبل از مشرك بالله نموده "

مقصود از بیت اصطلاح شعرا است که هر دو فرد از شعر را بیت خوانند چنانکه هر فردی از آن را مصراع گویند و آن دو بیت شعر سعدی بود :

دوست نزدیکتر از من به من است
وین عجبتر که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که دوست
در کنار من و من مهجورم

که در سنین ادرنه سؤال و جواب شد و مجدّد نیز بیان نمودند و مقصود از مشرك بالله میرزا یحیی ازل است که در همان سنین ادرنه از معنی شعر مذکور از او سؤال شد و توضیح مراد شاعر نکرده بلکه براو اعتراض نمود .

و نیز در آثار نقطة البیان است قوله :

" اکتب فی ستّة ساعات الف بیت من المناجات "

و مراد از بیت به اصطلاح کاتبین است که مقداری از کلمات تقریبًا بقدر سطری را بیت نامند .

بیرجند

بلده‌ٔ معروف در خراسان در سنین دورهٔ ابهی جمعی

از بهائیان قراء و نواحی یعنی از سرچاه و درخش
و نوفرست قائین وغیرها در آنجا که مرکز حکومت آن
قسمت بود قرار گرفتند و برخی در همانجا ایمان آوردند
و یا از محلهای دیگر آمدند و مجمعی و مرکزی شد و امیر
علم خان که ابًا عن جدٍّ از اخلاف اعراب و مقتدر در آن
حدود و معاون حکومت بود اخیرًا حکمران شده قبض
و بسط امور بدست گرفت و بالجمله نام بیرجند در آثار
و افواه تکرار یافت قوله :

" یا قلمی الاعلی اهل بیرجند را ذکر نما تا
نفحات ذکر ایشان را به افق اعلی هدایت نماید ...
این مظلوم در ارض طا با اخوی امیر آن بلاد محبّت
داشته از حق تعالی شأنه مسألت نمائید سرکار امیر را
تائید فرماید وعلی ما یحبّ و یرضی موفّق دارد "
و قوله :

" ب ی ر جناب میرزا آقا جان الاقدس
الابهی تلك آیات الکتاب نزّل من سماء مشیّة اللّه و زیّن
دیباجه "
و قوله :

" ب ی ر جناب عبدالرّحیم الاعظم الابهی

انّا فی السّجن نذکر احباء اللّه " الخ

بیرمانی کشور معروف واقع فیمابین سیام و خلیج بنگال . پایتختش مندالی . کیفیّت
نشر این امر در آنجا و مشاهیر مؤمنین در رنگون و
مندالی و کنجانگون وغیره در تاریخ مفصّل ثبت
گردید .

بیروت شهر و بندر معظم سوریّه بساحل دریای مدیترانه . شرح اوضاع و احوال آنجا
در ایّام ابهی و مخصوصًا سفر غصن اعظم بآنجا وغیرها
در تاریخ مفصّل و ذکری از آن در ضمن حرف (ب) ـ
میباشد و غصن اعظم ایّامی که در بیروت بودند
عریضه به حضور ابهی فرستادند که عنوانش این بود :

" فدیت بروحی ارضًا وطئتها اقدام احبّائك "
و مقام ابهی به میرزا آقا جان فرمودند مثل آقا بنویس
وجواب صادر شد :

" حمدًا لمن تشرّف ارض الباء " الخ

بَیْضاء

ابیض به معنی سفید ودرخشان ونمایان و با اعمال وآثار تابان .

و در قرآن موسی را با ید بیضاء وصف نمود .

و در لوح به نصیر است :

" و من غیر اشاره از کف بیضایش اخذ نموده بیاشامد "

و در خطاب وصایای عهد است :

" و فی محجّته البیضاء " الخ یعنی شاهراه روشن وهویدای خود را از هجوم گروه ناقضین محفوظ و بی زیان ساخت .

و در لوح به ناصر الدّین شاه است قوله :

" سوف تشقّ الید البیضاء جیبًا لهذه اللّیلة الدّلماء "

و در اصطلاح شیخ احسائی بیاض لون عالم مشیّت میباشد ودر آثار نقطة البیان مانند نهج بیضاء وغیرها مکرّرًا دراین معنی استعمال شد .

و بیضاء شهری است در ایالت فارس که قاضی بیضاوی مفسّر شهیر قرآن اهل آنجاست و در لوحی

چنین مسطور :

" انظر فیما انزله الوهّاب فی الکتاب قوله تعالی لا الشّمس ینبغی لها ان تدرك القمر و لا اللّیل سابق النّهار این آیه مبارکه را علما از قبل و بعد تفسیر و تأویل نمودند و هریك به اعتقاد خود معنی آنرا یافته اند ولکن اینَ مقام العلم و اینَ مراتب الظّنون و الاوهام نفسی که او را سلطان المفسّرین مینامند یعنی قاضی بیضاوی گفته این آیه ردًّا لعبدة الشّمس نازل گشته مشاهده نمائید چقدر بعید است از منبع علم مع تبحّره علی زعم النّاس "

بَیْنَ الحَرَمَیْن

حرمین شهرت مکّه و مدینه که جنگ و اعمال ناشایسته در آنها ناروا بود . و بین الحرمین مابین مکّه و مدینه .

و صحیفهٔ بین الحرمین از حضرت نقطه مشروح در ظهور الحق آنجا صدور یافت .

بَیِّنَة

عربی به معنی واضح و آشکار و به معنی برهان و شاهد و دلیل و حجّت . در لوح

رئیس است قوله :

" از اتی محمّد بآیات بیّنات من لدن عزیز علیم "

بَیْن عربی به حال اضافه به دو شیئی یا بیشتر به معنی میان آنها .

در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ای سلمان حق به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیّین و مرسلین مأمور بودند که ما بین بریّه بظاهر حکم " الخ

و در لوح رئیس است :

" و ارادوا ان یفرّقوا بیننا فی شاطی البحر "

بین نیز به معنی فرقت و انفصال . در لوح رئیس است :

" و نعبَ غراب البین " و این مثلی نزد اعراب طبق عقیدهٔ قدیم است که بوم را مشؤوم و آوازش را فال بد از مرگ و فرقت میدانستند و هرگاه که نشانی ها و مقدّمات جدائی آشکار شود گویند نَعَبَ غراب البین .
و کلمهٔ مابین در دورهٔ دولت عثمانی به معنی دربار

سلطانی مصطلح بود و در بعضی آثار هم ذکر است .

بیوفایان در ذیل نام ادیب نامبرده است .

حرف

« پ »

« پ »

پاپا همان پاپ جانشین متسلسل عیسای مسیح در رم به اعتقاد کاتولیك كه ضمن (باب) مذکور است .

پارسنز Luella Parsons میسیس پارسنز زن جنرالی واز مشاهیر اهل بهاء ساکن واشنگتن امریکا و مرکزمیثاق درآن شهر و در قریه اش (بیلاقی مسمّی به نام دوبلین) مدّتی مهمان شدند و در بسیاری از آثار وی را به خطاب وعنوان " ای دختر من " خطاب فرمودند وآنچه در اصول اقتصاد خطاب به او نگاشتند و نیز توضیح بسیاری از احوالش در بدایع الآثار مسطور است وکمیته اتّحاد نژاد بین سفیدان وسیاهان در آمریکا حسب دستور بدست وی تأسیس و دایر گردید .

پاریس

پایتخت شهیر فرانسه .
در سورة الهیکل خطاب به ناپلئون است :

« یا ملك پاریس نبّئ القسّیس » الخ

و نامش در آثار مرکز میثاق مذکور و خصوصًا واقعات اقامت چند نوبت در ایّام مسافرت و خطابه ها و بیانات که فرمودند و فتوگراف که گرفته شد در سفرنامه بدایع الآثار درج است و طلوع پاریس در صحنه این امراز ایّام مسافرت آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی آشکار شد و همیشه عدّهٔ قلیل از ساکنین و مسافرین درآنجا بودند و مشهور و مهمّ از آنان مسیو هیپولیت دریفوس وخانمش لورا بارنی امریکائیّه بودند که با ثروت و عزّت و معلومات خود خدماتی ارجمند در این امر انجام دادند و تألیف مسیو دریفوس بنام بهائیّت وآن همه ترجمه‌های الواح که بزبان فرانسه بنمود و بعلت زبان دانیش در فارسی و عربی نیکو از عهده برآمد و تیاتر قرة العین و تنظیم کتاب مفاوضات ازیادگارهای او و خانمش در این امر میباشد و در بدایع الآثاراز مرکز عهد و میثاق خطاب به مسیو دریفوس فرانسه است :

« هو الله ای یار مهربان چند روز به سبب دعوت دو کشیش به فیلادلفیا رفتیم و دو مجلس مفصّل در دو کلیسا شد و بقدر عجز خود صحبتی داشتیم لکن تائیدات ملکوت ابهی احاطه کرد و مثل آفتاب نمایان بود هرچند ضعیفیم ولی او قوی است هرچند فقیریم ولی او غنی است باری آیهٔ مبارکه « و ننصر من قام علی نصرة امری بجنودٍ من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة المقرّبین » واضح و آشکار گردید امیدوارم تو با امة البهاء (لوا بارنی امریکائیه زوجهٔ دریفوس) درین سفر بخدمتی نمایان موفق گردید و سبب اعلاء کلمة الله شوید تحیّت محترمانه مرا به امة البهاء برسان از حق اورا تائید و توفیق طلبم و علیك البهاء الابهی » ع ع

و در ضمن نام ناپلئون نیز ذکری است .

پاشا

در ترکیهٔ عثمانیه لقب تجلیلی بزرگ مانند نوّاب والا در متعارف فارسی .

پاشاوات درجمع — علی پاشا از بهائیان ساکن طهران در آثار مذکور است .

در لوحی است :

" هو الشّاهد الخبیر یا علی علیك بهائی
وعنایتی آنچه برتو در فتنهٔ ارض طا از احزان وارد شد
نزد مظلوم مذکور انّه کان معك یشهد و یری و هوالسّمیع
البصیر " الخ

پالوده فارسی مشتق از پالودن بمعنی صاف شدن و صاف کردن و بر آمدن که عربان
فالوده و فالوذج و فالودق خوانند و نام حلوا و شیرینی
خلیط از نشاسته است و در اثری بنوع بیان حکایتی ذکر
است .

پِترُو سوره ای دارای تقریب صد خانوار سکنه در تقریب هشت فرسنگی شرقی تربت حیدریه
در ایّام ابهی مرکزیت بهائی داشت و در الواح وآثار
نامبرده گشت .

پطرس لقب یونانی شمعون اوّل مؤمن و نخستین حواری و رسولان مسیح .
در لوحی است :

" یا ایّها المتغمّس فی بحر العرفان و النّاظر
الی شطر ربّك الرّحمن اعلم بانّ الامر عظیم عظیم انظر ثمّ
اذکر الّذی سمّی به بطرس فی ملکوت اللّه "
و قوله :

" انّ الامر عظیم عظیم انّ بطرس الحواری
مع علوّ شأنه و سموّ مقامه امسك اللّسان اذ سئل " الخ

پیر در اصطلاح عرفا و اصحاب سلوك مرشد و زاهد را پیر خوانند که رومی گوید :

پیر پیر عقل باشد ای پسر
نی سفیدی موی اندر ریش وسر

و حافظ گوید :

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سرّی زخدا نیست

و در مقاله سیّاح در حق حاجی میرزا آقاسی است قوله:
" چه که خود مدّعی پیری و مرشدی بود "

حرف

« ت »

« ث »

ثاء

شهر تبریز در آثار و الواح بعنوان و رمز ارض تاء مذکور گردید و در بخشهای ظهور الحق به مقدار کافی واقعات این امر و اعداد و اوضاع مؤمنین آنجا شرح داده شد و از دیوان اشعار ملّا جلال الدّین رومی که بنام شمس تبریزی مشهور و منسوب گردید ابیات بسیاری در آثار این امر ضمنًا منقول و مذکور آمد.

و در لوحی است قوله :

" مع آنکه سجن نقطهٔ اولی مدت قلیله بوده معذلك نفوسی که با آن حضرت در سجن بودند نظر به حفظ انفس خود اعراض و اعتراض کردند مگر یك نفس که به حبل وفا متمسّك شد منقطعًا عن العالمین مع محبوب من فی السّموات و الارضین شربت شهادت

نوشید به رفیق اعلی فائز شد " الخ

مراد از یك نفس میرزا محمد علی زنوزی انیس است که ضمن (ا ن س) اشاره شد .

و با آنکه مدّت حبس مشخّص نقطه در ماکو و چهریق نزدیك به چهار سال گذشت و اگر ایّام توقیف و تحت نظر بودنشان در شیراز و هم پنهان بودنشان در اصفهان وغیرها در نظر گرفته شود توان گفت که در سنین شش سال دعوت غالبًا در تحت سلطهٔ دولت وقت وعلماء و مجتهدین بودند ولی ایّام حبس ابهی از مازندران و عکّا فقط بیش از دو سال بود امّا باید در نظر داشت که بعد از واقعه حبسشان در طهران بسال ١٢٦٨ هـ ق تا یوم صعود به افق اعلی دربهجی عکا بسال ١٣٠٩ که متجاوز از چهل سال گذشت تمامًا حبس و توقیف و تحت نظر و مورد هجوم و خطر بودند و عبارت همه در لوح مذکور نفوسی را که با حضرت نقطه در سجن بودند حتی آقا سیّد حسین یزدی عزیز کاتب را نیز شامل است .

و در لوحی دیگر قوله :

" هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون

یا ایّها المتشبّث بذیل عنایتی ان استمع ندائی من شطر فضلی انّه لا اله الاّ انا الامر العلیم قد کنّا معك اذ هاجرت من التّاء مقبلاً الی ارض الخاء انّه لهو السّامع البصیر " الخ

مراد از تاء و خاء تبریز و خراسان میباشد .

و در بسیاری از الواح و آثار واقعات مهمّه آنجا را به صراحت ذکر فرمودند .

و در لوح به ناصرالدّین شاه است قوله :

" چنانچه در تبریز و منصوریّه مصر بعضی را فروختند " الخ

واقعهٔ تبریز اشاره به فتنهٔ سیّد عَلا و کربلائی مساعدت حاکم وقت و شهادت جمعی از مؤمنین عازم زیارت ادرنه و اخذ حکومت جمعی را و ضرب آنان و قبض اموال بسیار و غیره است و واقعهٔ مصر اشاره به فتنه قونسول ایران در آنجا و نفی عدّه ای از مصر به خرطوم و حبس آنان است که در تاریخ به تفصیل مسطور گردید .

و در خطابی است قوله :

" اخبار تبریز قدری حزن انگیز است زیرا

مجتهد بی تمیز میرزا حسن بر افروخت و فتوی به قتل
بهائیان عزیز داد عطّار بزرگوار را به خنجر آبدار زخم
زدند وآن نفس نفیس را شهید نمودند و به قتل
جمیع بهائیان فتوی داد یاران گرفتار بودند چاره
جز فرار ندیدند »
و قوله :

« حال نیز مناجاتی به جهت آقا علیمحمّد
مرقوم میگردد ... ربّ ربّ انّ عبدك محمّد علی کان
منجذبًا الی ملکوتك الجلیّ ... قد اصابه سهم اهل
الضّلال و وقع طریحًا فی میدان القتال » الخ
که در ظهور الحق به تفصیل مسطور میباشد .
و (ت ف) در عدّه ای از الواح چنانچه در ذیل
نام قفقاز ذکر است رمز از تفلیس و (ت ف ر) رمز از
تفریش وچنانچه در ذیل آن نام ذکر است (تا) نام
قریه ای در تفریش میباشد .

تابوت

در لوح حجّ بغداد خطاب
به بیت است قوله :
« قد ورد علیك
ما ورد علی التّابوت الّذی کانت فیه السّکینة » الخ

مراد از تابوت الّذی فیه سکینة تابوت بنی اسرائیل
است که بنام تابوت العهد خوانده وآن صندوقی
مذهّب و مطرّز و مخصوص بود که الواح موسی درآن قرار
داشت و پیشاپیش بنی اسرائیل در سفرها میکشیدند
و در خیمهٔ مقدّس مجمع در حضر استقرار میگرفت .

تاج

نام کلاه مذهّب مرصّع
سلطنتی بود که شاهان
ایران بسر مینهادند و نیز
کلاهی مرموز و منقوش و مسطور نشان سلطنت روحانی که
اولیاء الهی بر سر داشتند که حافظ گفته :

گرچه ما بندگان پادشهیم
پادشاهان ملك صبحگهیم
گنج در آستین وکیسه تهی
جام گیتی نما وخاك رهیم

و نیز :

درویشم وگدا و برابر نمیکنم
پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی

و مقام ابهی بر همین اسلوب تاجی مخصوص بر سر
مینهادند که غالبًا دست بافت ایران وآجیده کرده٬

زیبا بود و بافتهٔ سفید تا کرده ای بدورش میبستند
و تاج مبارك معروف نزد بهائیان بود .

تاریخ

کتب تاریخیه راجع به این امر از شرقی یا غربی مطبوع یا غیر مطبوع در مقدّمه تاریخ ظهورالحق که تاریخی جامع و منتظم وآثار واسناد وخالی از هر اغراق و اغماضی است و فقط بخش سوّم محض نمونه به طبع رسید شرح داده شد .

تازی

به فارسی عرب را گویند . و تازیان جمع آن .
در لوح به مانکچی صاحب زردشتی است قوله :
" سپاس دارای جهان را که دیدار راد رخاک تازی روزی نمود " الخ
و مراد از خاك تازی بغداد است که مانکچی درعبورش از هند به ایران به ملاقات آن حضرت فائز شد .

تاشکند

مرکز ترکستان روس که مرکزی از مراکز بهائی مرکّب از ایرانیان و بعضی بومی شده

بود و شرح اوضاع و احوال در تاریخ ظهورالحقّ مسطور است .

تاکُر

قریه ای از نور مازندران موطن اجدادی ابهی که از مرکز میثاق در ذکر مصائب واردهٔ از اعداءٔ در آنجاست :
" قریهٔ جمال مبارك را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلوم هجوم نموده چنان تاراج کردند که اثری از امتعه و اموال حتّی غله از برای اهل قریه نگذاشتند کاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوس بی گناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به زندان انداختند حضرت روح الارواح ملّا فتّاح را ریش با چنه بریدند و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح مجرّد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون از زنخ بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیر آن امیر نصرت شهیر مناجات میکرد . . . به وصول طهران جان به جانان داد " انتهی

و قوله :

" تاكر مناجات در ذكر حضرت الرّوح النّقسى
جناب محمد تقى خان الّذى استشهد فى سبيل ربّه
الجليل الهى الهى انّ عبدك المنيب الحبيب النّجيب
النّقى التّقى الرّجل الرّشيد . . . لما هجم الظّالمون
على القرية . . . سرع وآوى الى الطّود الرّفيع . . . و
لمّا اطّل من تلك القلّة العليا انّ الاعداء صالوا وهجموا
على الاحبّاء و اخذوهم اسارى تحت السّلاسل و الاغلال
فقال لصاحبه عبدالوهاب و خادمه باباخان واويلا ان
هؤلاء النّجباء قد وقعوا تحت مخالب الاشقياء وثقلت
عليهم الكبول مقرّنين فى الاصفاد وليس من الوفاء بل
عين الجفاء انّنى احفظ نفسى من البلايا سانزل من
هذه القلّة العظمى و اشترك الاودّاء فى المصائب الّذى
يتزلزل بها فرائص الاقويا فقالا له لماذا الوقوع فى
هذه النّيران الملتهبة الى كبد السّماء فهؤلاء المظلومون
لا يكادون ينجوا من هذه البليّة الدّهماء وليس من
شأن العقلا ان يلقوا انفسهم بايديهم الى التّهلكة
الكبرى فقال لهما الوفاء الوفاء يا صاحبى هذا يوم
الامتحان وصباح الافتتان فاتركونى ان القى بنفسى بين

الاعداء فانال الشّهادة الكبرى والّا رميت بنفسى من
هذا الجبل الرّفيع الى الوادى العميق انتم فاحتفظوا
انفسكم فى هذا الجبل المنيع والملاذ الرّفيع وانّى
وحده ارمى نفسى فى هذه البليّة العظمى فقالا معاذ
اللّه ونحن معك ونتمنّى الشّهادة مثلك ولا نفارقك
ابدًا فنزلوا من ذلك الجبل الّذى عاصم كلّ خائف
مضطر حتى وصلوا الى النّهر متقابلاً للجيوش وقريبًا
للجنود فنظرت العصبة الظّالمة اليهم وقالت انّ هذا
محمدتقى خان واعوانه الّذين كنّا نتمنّى ان نراهم و
نلقى القبض عليهم ايّها الجنود عليكم برمى الرّصاص
على اهل الاخلاص فصوّبوا البنادق والقوا النّار على
ذلك الحبيب الموافق وعبدالوهّاب المرافق ولكن
الخادم باباخان القى بنفسه بالنّهر العاتى من المحلّ
العالى فاخذته المياه الشّديدة الانحدار الحامل بعيد
من تلك الدّيار وخرج صحيحًا سالمًا ولكن ذلك الرّجل
الرّشيد مع صاحبه المجيد وقعا شهيدين فى سبيل اللّه
وهدفًا للرّصاص فى محبة اللّه واخذوا اهله واولاده
اسارى الى مركز السّلطنة الكبرى ربّ اعل درجتهما فى
الفردوس الابهى " الخ

ونیز در حق ملّا عبدالفتّاح است :

" الی ان نهبت امواله وسلبت اشیاوءه ووقع تحت السّلاسل والاغلال اسیرًا فی سبیلک من تلــک النّاحیة المقدّسة الی طهران حاسرالرّأس حافی الاقدام مریضًا نحیفًا مصحوبًا بسلسلة ثقیلة علی الاعناق وقــد قطعوا محاسنه وذقنه فسالت الدّماء وهو یمشی بکــلّ تعب وعناء ویسیل الدّم جریح الذّقن قریح الوجــه ... حتّی وصل الارض المقدّسة ودخل السّجن ... وتشرّف بالمثول فی ساحة القدس فی السّجن المظلم الدّیجور ورجع الیک بنفس راضیة ." الخ

ودر حق ملّا زین العابدین :

" تاکر مناجات در ذکر قدوة المخلصین وسراج المحقّقین حضرت ملّا زین العابدین العمّ المحتــرم لجمال القدم . هو اللّه اللّهمّ انّ سیّد الموحّدیــن وسند المخلصین سمّی سیّد السّاجدین زین العابدین ... وابتلی بالعذاب الالیم حتّی ترک الوطن .... حتّی بلغ بغداد وتشرّف بالمثول فی ایّام شداد " الخ

ودر حقّ ملّا علی بابای صغیر است :

" قد اخذه الاعداء تحت السّلاسل والاغلال

من تلک القریة النّوراء الی البقعة المقدّسة الزّهــراء مرکز السّلطنة المدینة الکبری ... حتّی دخل السّجن وحشرج منه الصّدور وغرغرت منه النّفوس وفاز باللّقــاء فی سجن لـبئر الظّلماء وفاز روحه الی الملاء الاعلی "

ودر حقّ ملّا علی بابای بزرگ نیز مناجات وطلــب مغفرت ونیز دو دیگر در حق تلّان خانم ومیرزا حسن خواهر وبرادر ابهی است وتفصیل واقعهٔ مذکــوره تاکر بسال ۱۲۶۸ در تاریخ ثبت گردید وذکر دوازده هزار سپاه ونفوس بی گناه که دو تن نامبردهٔ فــوق بودند واسیر کردن جمیع رعایا برای نشان دادن کثرت وشدّت است واسراء عدهٔ بابی نام ونشان داده از جانب اعداء به دولت که نسبت به سکنهٔ قریه نزدیــک بجمیع بودند .

ونیز در خطابی دیگر است قوله :

" طهران تاکر مفتون شعلهٔ طور در کشور نور هو اللّه ای بندهٔ حضرت بهاء اللّه آن حدود وثغور نور بلد مطمور است لکن عنقریب بیت معمور گردد ... واوّل اقلیم جهان شود " الخ

واز بستگان ابهی در آن قریه خاندان برادرمهترشان

آقا میرزا حسن یعنی میرزا فضل الله اورنگی نظام ـ
الممالك و خانواده اش و نیز میرزا عزیز الله روشن از
منتسبین پدر ایشان میزیستند و آنان که بابی بودند در
دورهٔ مرکز میثاق بهائی و منجذب شدند و خواهر
نظام الممالك مسمّاة شمسیّه خانم با خانواده در آمل
قرار داشت و تفصیل در ظهور الحق میباشد .

تئوسوف Theosopby

از مرکز میثاق در خطابی
راجع به تئوسوف است :
" طایفه ای در
هندوستان توشیافی هستند که در سنه هزار و هشتصد و
هفتاد و پنج در تبّت محفلی تشکیل نمودند وخود را واقف
بعلم روح میدانند و مشربشان وحدة الوجود است با
آن طائفه بیامیزید به نهایت انجذاب بشارت کبری
دهید این دو طائفه (برهموسماج ــ تئوسف) در ـ
هندوستان مستعدند زود منجذب گردند .

تأیید

مصدر عربی به معنی تقویت
است و به معنی کمك ویاوری
و اثبات کردن استعمال
میشود .

در لوح رئیس است :
" انّ ربّك یؤیّدك فی کلّ الاحوال ...
اشکرالله بما ایّدك علی عرفانه "
و تائید نام مدرسةً بهائیان همدان بود .
مؤیّد ــ تقویت شده .
مؤیّد الدّوله ــ مؤیّد السّلطنه ــ مؤیّد العلماء وغیرهم
به عنوان القاب در ایران بسیار بود .

تَبدیل

تغییر . در لوح رئیس
است :
" فسوف تبدّل ارض
السّر و ما دونها "
ایضا :
" و یبدّل الظّن بالیقین "

تَبَلبَل

درهم و برهم شد و مضطرب
شده . در لوح ذکر مصیبت
سلطان الشّهداء است :
" طوبی لارض تبلبل علیها عاشقیك "
و در لوح معروف " قد احترق المخلصون " است قوله :
" قد تبلبل اجساد الاصفیاء علی ارض البُعد "

تَبْليغ در ضمن بلوغ ثبت است .

تِبْيان عربی به معنی اظهار وهویدا کردن .

در کتاب اقدس است قوله :

" وعند غروب شمس الحقیقة و التّبیان " الخ

تَجاوُز مصدر مزید عربی به معنی تعدّی و تخطّی .

در لوح طبّ است قوله :

" و لا تتجاوز الی الادویه "

و قوله :

" والّذی تجاوز اکله تفاقم سقمه "

تَجَرُّع تَجَرُّع مصدر عربی جرعه جرعه نوشیدن .

در خطابی در طلب مغفرت برای آقا محمدکریم عطّار است قوله :

" تجرّع کأس الحِمام "

و در خطاب وصایای عهد :

" ربّ وفّقنی فی حبّك علی تجرّع هذه الکأس "

تَجَسُّس مصدر عربی به معنی جستجو.

در لوح نصیر است :

" جسّسوا فی اقطار السّموات و الارض لعلّ تجدون حجّةً اکبر عمّا ظهر "

تَجَلّی مصدر مزید عربی به معنی رخ نمودن و نمودار و پیدا شدن و اصطلاح عرفانی در آشکاری و نمودارِی خدا است . از حضرت بهاء اللّه در لوح خطاب به شیخ سلمان است :

" تجلّی را هم سه قسم نموده اند ذاتی — صفاتی — فعلی "

و در لوح رئیس است :

" قد تجلّینا علیك مرّةً فی جبل التیناء "

و در جمع تجلّی تجلّیات گفتند .

و تجلّیات شهرت لوحی معروف از حضرت بهاءاللّه خطاب به علی اکبر است قوله :

" صحیفة اللّه المهیمن القیّوم هو السّامع من افقه الاعلی شهد اللّه انّه لا اله الاّ هو والّذی اتی انّه هو السّر المکنون ... یا علی قبل اکبر انّا سمعنا

نداءك مرّةً بعد مرّةً . . . تجلّی اوّل که از آفتاب حقیقت اشراق نمود " الخ

تجنّب در ذیل نام جنب ذکر است

تحریف مصدر مزید به معنی منحرف و خارج از طریق ساختن . انحراف منحرف شدن و از جاده بسوئی رفتن . محرَّف تحریف کرده . منحرف کج افتاده از وسط و استقامت .

در قرآن در شأن اهل کتاب است قوله :

" یحرّفون الکلم عن مواضعه " و در ضمن بیان حال پسران حاج محمد کریم خان در ذیل (ك ز م) شرحی در بیان تحریف قرآن مسطور میباشد .

و در کتاب ایقان است قوله :

" مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان بآن مشغولند وآن تفسیر و معنی کتاب است برهوی و میل خود و چون یهود در زمان آنحضرت آیات توراة را که مدلّ بر ظهور آن حضرت بود به هوای نفس خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف در بارهٔ آنها صدور یافت

چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب را در طلعات ظهور به میل و هوای خود تفسیر مینمایند ."

و در لوحی راجع به میرزا محمّد علی غصن اکبر است قوله :

" اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود " الخ

و از مرکز میثاق در حق او است قوله :

" آیا چه انحرافی اعظم از تحریف کتاب الهی است " الخ

مراد تغییری است که در هنگام طبع کتب و آثار ابهی خصوصًا کتاب مبین در بمبئی به دستیاری غصن اکبر واقع شد چه در سورة الهیکل مطبوع در این کتاب چنین مسطور است :

" وجمالی لم یکن مقصودی فی هذه الکلمات الّا تقرب العباد الی اللّه العزیز الحمید ایّاکم ان تفعلوا بی ما فعلتم بمبشّری اذ انزلت علیکم آیات اللّه من شطر فضلی لا تقولوا انّها ما نزّلت علی الفطرة انّ الفطرة قد خلقت بقولی و تطوف فی حولی ان کنتم من الموقنین"

و حال آنکه در نسخ خطی منتشر بین خواص اهل بها " مانند زین المقرّبین که طبق صدور اصلی است چنین

میباشد :

" فو جمالی لم یکن مقصودی فی تلك الکلمات نفسی بل آلّذی یأتی من بعدی وکان اللّه علی ذلك شهید وعلیم لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسی اذا نزلت علیکم آیات اللّه من شطر فضله لا تقولوا انّها ما نزّلت علی الفطرة تاللّه انّ الفطرة قد خلقت بقوله و یطوف فی حول امره ان انتم من الموقنین "

و در بیانی و خطابی از مرکز میثاق است :

" میرزا بدیع اللّه در رساله اش در حقّ برادرش مرکز نقض میرزا محمّدعلی شهادت داد که او اوّلاً آثار مبارکه و بعضی الواح مهمّهٔ جمال مبارك را سرقت نمود ثانیًا کلمهٔ اخی را تحریف و تبدیل بغصنی الاعظم کرد ثالثًا تکّه ای از لوحی را بریده بلوح دیگر چسباند رابعًا میرزا مجدالدّین را با هدایا و رشوه نزد والی شام ناظم پاشا و احمد پاشا شمقه فرستاد و موجب قلعه بند و حبس در قلعه عکّا گردید و خامسًا ساده لوحان را باظهار مظلومیّت بفریفت و بر احبّاء طعن زد و بعبد و مرکز میثاق وهن رساند ."

در ذیل شرح کتاب اقدس نیز ذکری است .

تَحْلیل

چون در اسلام تطلیق زوجات و رجوع جائز است و همین که در زوجه ای این عمل طلاق و رجوع دوبار واقع شود بعد از تطلیق سوّم آن زن محرم برآن شوهر میگردد مگر آنکه ازدواج به شوهر دیگر کند وآنگاه از او به تطلیق یا موت جدا شود حق پیوستن بشوهر اوّل دارد و این عمل را تحلیل و شوهر دوّم را محلّل مینامند چه موجب حلّیت برای شوهر اوّل میباشد وحضرت بهاء اللّه در کتاب بدین بیان نهی از آن عمل فرمودند قوله:

" قد نهاکم اللّه عمّا عملتم بعد طلقات ثلاث "

تخدیش

از حضرت عبدالبهاء در وصف شهداء خراسان قوله:

" کالطیور الشکور یجتنبون تخدیش الخوافی "

تخضّب

مصدر عربی به معنی رنگین شدن . در کلمات مکنونه است :

" وجمالی تخضّب شعرك من دمك لکان

اکبر عندی عن خلق الکونین و ضیاء الثّقلین فاجهد فیه یا عبد »

تراب عربی زمین و خاک و نرمه زمین و غبار.
در لوح خطاب به سلمان است قوله :

« ای سلمان دنیا درمرور است و عنقریب کلّ من علی الارض از آنچه مشاهده مینمائی به تراب راجع خواهند شد »

و در لوح خطاب به نصیر است قوله :

« کلّ من فی السّموات و الارض الیوم بین یدی ربّ الارباب مثل کف تراب مشهود است » الخ

و کلمهٔ تراب عربی و خاک فارسی در ادبیّات غالباً در موقع افادهٔ بی ارزشی اشیاء و خضوع افراد آورده میشود در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است قوله :

« امرّغ جبینی بتراب رحبة فردانیّتك »

تُربَة خاک و زمین و مقبره ، تربت حیدریّه از بلاد خراسان به مناسبت مقام

عارف شهیر حیدر که گفتند اصلاً اهل و زادهٔ خراسان بود باین نام معروف گردید و در دورهٔ حضرت بهاءالله محلّ جمعی از بهائیان و مذکور در تاریخ و آثار شد و در لوحی است قوله :

« بنام دوست یکتا قلم قدم احبّای خود را که در تربت ساکن اند ذکر میفرماید تا کلّ از ذکر نار الهی مشتعل شده به اوامرش عامل گردند »

تَربِیَة مصدر عربی به معنی پرورش دادن و به خوی نیك پرورا ندن .

و تربیت نام مدرسهٔ بهائی در طهران مشهور بود که به همّت میرزا حسن ادیب طالقانی از ایادی امر در دورهٔ مرکز میثاق و نیز به همّت دکتر محمّد خان و دکتر عطاءالله خان و آصف الحکماء و غیرهم در حدود سال ۱۳۱۷ هـ ق . تأسیس یافت و درحدود سال ۱۳۲۱ هـ ق وبیشتر رسمیت دولتی حاصل کرد .

تَرَح عربی حزن و همّ .
در لوحی خطاب بطبیب است قوله الاعزّ :

" بحیث بدل مرح الغلواء بترح العرواء "
که در نامهای عرواء و غلواء و مرح ذکر است .

تُرک

نژاد و ملّت معروف و به عربی در جمع اَتراک استعمال کردند .

در توقیعی خطاب به حاجی میرزا آقاسی است :

" حدیث معروف اترکو التّروك ولو کان ابوك ان احبّوك اکلوك و ان ابغضوك قتلوك "

و در خطابی است قوله :

" ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان خویش میگوید " ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند " آن ترک پارسی گو توئی " الخ

تَرَنَّح

از مستی کج و خم شد .

از حضرت عبدالبهاء در مناجاتی است قوله :

" و تَجَلّ علیه بآیات القبول حتّی یترنّح من تلك الصّهباء "

تِریاق

تِریاقة عربی تریاک به معنی فاد زهر و نیز شراب راگفتند .

و در بیان بر تریاك به معنی افیون اطلاق گردید قوله :

" فی حرمة التّریاق " الخ

تَرِیبة

عربی استخوان بالای سینه . ترائب جمع .

در قرآن است قوله :

" فلینظر الانسان ممّ خُلقَ خُلقَ من ماء دافق یخرج من بین الصّلب و التّرائب "

و در لوحی خطاب به ملّا محمّد نبیل زرندی است قوله :

" ترائب الّذین هم قصدوا حرم اللّه " الخ

و در سورة القلم است قوله :

" ان یا حوریّة البهاء ... ایّاك ان تستری ترائب المقصور عن ملاء الظّهور "

لاتَزدَرِد

فعل نهی از اِزدَرَدَ از ریشه زَرد .

در لوح طبّ است :

" ولا تَزدَرِد الّا بعدَ اَنْ یکمُلَ القَضمُ " لقمه را نبلع و فرو نده مگر پس از آنکه عمل جاویدن کامل شود .

تزعزع

در صورت زیارت امام حسین از حضرت بهاء الله است :

" فآه آه بحزنـــك تزعزعت ارکان العالم "

برای مصیبتت ارکان جهان هستی بجنبش و لرزه آمد .

تزکیه

مصدر عربی زکات دادن است و زکوة مقداری معیّن ازاموالی مبیّن میباشد که به حکم شرع باید اخراج و انفاق گردد .

در کتاب اقدس است :

" قد کتب علیکم تزکیة الاقوات و مادونها "

اَقوات جمع قُوت به معنی خوراك انسانی میباشد .

تِسع

تسعة . تسع عشرة . تسعة عشر . عدد نه و نوزده اوّل در دورهٔ ابهی دوّم در دورهٔ بیان به درجه اوّل مهمّ و رمزی بودند که ضمن لغـــات اسم ابهی حرف وغیرها مسطور است و در اسرار الآثار عمومی شرحی میباشد .

و در کتاب بیان است :

" فی سنة التّسع کلّ خیرتدرکون " .

که مراد نزد اهل بهاء سنهٔ تسع بعد از اظهار امـــر باب اعظم یعنی سال ۱۲٦۹ همان سال ورود ابهـــی به بغداد و تعریف مقام خود بنوع خفا است .

و در کلمات فردوسیّه است قوله :

" او است (اشاره به خرد مذکور در کلام است) خطیب اوّل در مدینهٔ عدل و در سال نه جهان رابـــه بشارت ظهور منوّر نمود " الخ

تَسنیم

مصدر مزید عربی به معنـــی برآمده و گوژپشت ساختن . و در قرآن به وصف چشمـــهٔ بهشتی ذکر شد .

و در لوحی از حضرت بهاء الله :

" اعرفوا یا ملاء الارض والسّماء بانّی انا الّــذی قد علّق کلّ الاعمال برضائی ... ولکن خلقی غفلـــوا عن بدایع عنایتی و احتجبوا عن اشراق وجهی و بعدوا عن حیاض رحمتی و کوثر افضالی و تسنیم مکرمتی "

و در لوح خطاب به نصیر :

" لانّ فیها جری السّلسبیل والتّسنیم "

تَسُومه از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به ناصرالدّین شاه است :

" طوبی لمن لا تسومه الاثقال "

فعل مضارع سامَ . خوشا بآنکه کوفته و خوار نگردانند اورا اثقال و احمال .

تَشَبُّث چنگ زدن و آویختن . در مناجاتی از حضرت بهاء الله قوله :

" ای ربّ قد تمسّکت بحبل مواهبك و تشبّثت بذیل عطائك "

تَشَرُّف مصدر مزید عربی به معنی صاحب شرف و بلند مرتبه شدن و در اصطلاح اهل بهاء به معنی حضور در محضر انبیاء و اولیاء وامثالهم متداول بود .

لاتَضجُر در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان :

لا تُضجر من یعطیك "

ناراحت و دلتنگ مکن آن را که بتو بخشش میکند . "

تَضطَجِعی در خطاب حضرت عبدالبهاء به عمّه :

" یا عمّتی الی متی تستغرقی فی الرّقاد و تضطجعی فی المهاد " ای عمّه تا کِی مستغرق در خواب و افتاده در بستری .

تَضَوَّع بوی خوش داد . از حضرت بهاء الله در لوحی است :

" مقصود از آفرینش عرفان الله بوده و چون نور ساطع و عرف متضوّع کلّ غافل الّا من شاء الله "

و در صورت زیارتی است :

" اول نفحة تضوعت من الوحی و اول نور سطع من افق الوجه علیك یامن فزت بایام المظلوم " الخ

تَضییع فقدان ــ خسران ــ اهمال تفویت ــ افناء ــ اتلاف ــ اهلاك .

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به سلمان :

" محض تضییع امرالله و اخذ دینار این قسم

معمول داشته اند "

و در کتاب اقدس است :

" لا تضیّعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة "

و در لوح رئیس است :

" انّ الّذین ضیّعوا الامر و توجّهوا الـــــی الشّیطان اولئك لعنهم الاشیاء "

تَعَرَّض در مناجات آغاز خطـــاب معروف به عمّه است :

" لا انّ تلك الورقـــة تعرّضت لنفحاتك " به معرض نفحاتت قرار گرفت .

تَعَیُّنات در اصطلاح فلسفه و عرفان مراتب هستی که تحدّدات مطلق وجودند .

در لوح سلمان است :

" بعد از خلع تعیّنات بشریّه هردو را واحد دانسته اند "

تَغَبَّر در لوح حکما است :

" انّا ننصح العبـــا د فیهذه الایّام الّتی فیهـــا

تغبّر وجه العدل " غبار آگین شد و غبار گرفت و غبـــار بر آن نشست .

تَغَرَّد در کتاب اقدس است :

" تغرّدت الورقا علی الافنان " آواز طرب خوانی کرد .

تَغَرغُر در مناجاتی از حضـــرت عبدالبهاء :

" قد اشتدّت علـــی الامور و قلّت بشاشة الوجوه فتغرغرت النّفوس وتحشرجت الصّدور " جانها در حلقوم دوران و قل قل کردند .

تَغَمُّس در لوح خطاب به نصیـــر قوله الاعزّ :

" شاید در بحـــور حکمیّه و معارف الهیّه تغمّس (غوطه) نمائید . "

تَفاقَم در لوح طبّ است :

" والّذی تجاوز اکله تفاقَمَ سُقْمُهُ " بیماریش بزرگ و سخت و دشوار میشود .

تَفت

معموره‌ٔ معروف از توابع یزد که از ایّام ابهی مجمعی از بهائیان داشت و در تاریخ ظهور الحق به تفصیل ذکر است .

تَفَرَّس

در سورة الذّبح است : " ولا یعلم ذلک الّا من توجّه بوجه القدس الی وجه ربّه و یکون من الّذین هم فی ربّهم یتفرسون " در پروردگار خود دقّت میکنند .

تَفرِیش

بلوکی از توابع اراک که جمعی از مؤمنین این امر در آغاز از آنجا برخاستند ودر تاریخ ظهور الحق شرح داده شد .

تفلیس

پایتخت گرجستان . دردوره ابهی مجمعی از بهائیان در آنجا بود و در الواح و آثار به رمز یا صریح مذکور گردید و در تاریخ مفصّل گردید .

تَفَوَّه

در صورت زیارت حاجی محمد اسمعیل ذبیح است : " طوبی لك ولمن یتقرّب الیك و یذکرك بما تفوّه (نطق کرد) به الذّکر الاعظم الّذی باسمه فتح باب السّماء "

تقالِید

و تقلیدات جمع تقلید عرفاً و در اصطلاح مسیحیان عقاید و اعمال دینیّه شایع و مرسوم شده در مابین که از سابقین بتوارث و تعاقب رسید بدون آنکه در کتاب مقدّس مذکور باشد .
در خطابات و آثار مرکز عهد ابهی به این معنی مصطلح و کثیر الذّکر میباشد .

تَقَشَّعِر

در دعاء یدعوه محیی الانام: " و ینوح سرّی وتقشعرّ جلدی " پوستم میلرزد .

تَقَلُّب

در مناجات های خطابهاست: " و اَتَقَلَّبُ علی الثّری" بر خاك میغلطم .

تَقوی عربی پرهیزکاری وترس ازخدا وتدیّن وعمل بطاعتش .
در لوح دنیا است :
" یا اهل بهاء به تقوی تمسّك نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار "

تَقیّ و متّقی مأخوذ از تقوی بمعنی پرهیزکار و پارسا .
و از جمله مشاهیر مسمّیان باین اسم میرزا تقی خان امیر نظام وزیر قهیر شهیر اوّل ناصرالدّین شاه که تفصیل احوال و اعمالش درتاریخ ظهورالحق به تفصیل مسطور میباشد و او عامل شهادت باب اعظم و قسمت عمده از بلایا و شهداء آن دوربه امر او صورت گرفت .
و در خطابی از مرکز میثاق است که :
" میرزا تقی خان در مجلس بنوع استهزاء پرسید که دیگر لا رطب و لا یابس الاّ فی کتاب مبین چه معنی دارد حضرت بهاء الله فرمودند شکّی درآن نیست پرسید یعنی چه فرمودند یعنی در قرآن تواریخ وتفاسیر و معانی و دقایق تاریخیّه و وعد و وعید بلکه

ذکر هر چیزی درآن هست گفت من هم درآن مذکورم فرمودند بلی تو هم درآن مذکوری گفت به اشاره یا تصریح فرمودند بالصّراحة گفت من از خود خبری در آن ندیدم فرمودند هست که میفرماید " قالت انّی اعوذ بالرّحمن منك ان کنت تقیّاً " و او سخت خشمناك شد ولی چیزی اظهار نداشت و پرسید آیا از پدرم قربان خان هم چیزی هست فرمودند هست گفت به صراحت یا اشاره فرمودند به صراحت که میفرماید " لولا ان تأتینا بقربان تأکله النّار "
دیگر حاجی محمد تقی نیریزی موصوف در تاریخ که ایّوب ملقب گشت و سورة الصّبر خطاب به اوست قوله :
" قل هذا اللّوح یأمرکم بالصّبر فی هذا الفزع الاکبر اذاً فاذکر فی الکتاب عبدالله تقیّاً " الخ
دیگر شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی ابن شیخ محمد باقر مجتهد مذکورضمن نام باقر که پدر و پسر نزد بهائیان برای ستمهائی که نمودند بنام ذئب و ابن الذّئب شهرت یافتند ولوح معروف به سال ١٣٠٨ هـ ق خطاب به پسر صادر گردید قوله :
" یا شیخ انّا سمعنا انّ جنابك اعرضت عنّا

و اعترضت علینا حیث امرت النّاس بسبّی و افتیت
علی سفك دماء العباد للّه درّ من قال :

طوبًا لقاضٍ اتی فی حکمه عجبًا
افتی بسفك دمی فی الحلّ و الحرم

... در آن ارض علمای اعلام بسیارند از جمله
حضرات سادات که در بزرگی و شأن معروفند با ایشان
مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید
شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤیّد شوند
... یا شیخ مکرّر ذکر شده و میشود چهل سنه به
عنایت الهی و اراده‌ٔ قوّه نافذه ربّانی حضرت سلطان
ایّده الله را نصرت نمودیم نصرتی که نزد مظاهر عدل
و انصاف ثابت و محقّق است (از سال ورود به بغداد
١٢٦٩ هـ ق بابیان را از تعرّض و مهاجمه به شاه و
دولتش منصرف فرمودند و به سلامت نفس و تفویض
امر به حق متّصف کردند و تا تاریخ صدور این لوح
یعنی سنه ١٣٠٨ چهل سال میشود) ... یا شیخ
در بحبوحه‌ٔ بلایا این مظلوم به تحریر این کلمات مشغول
از جمیع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود از یک
جهت خبر رسیده اولیاء را در ارض طاء اخذ نموده اند "

مراد گرفتاری حاجی ملّا علی اکبر شهمیرزادی و حاجی
ابوالحسن امین اردکانی در سجن طهران است .
و خطابی در ضمن شرح واقعه‌ٔ شهیدان اصفهان و یزد
بسال ١٣٢٠ هـ ق در حق شیخ مذکور است قوله :
" یکی از علماء سوء شخص موجود در اصفهان
و پدرش چون بخون حضرت سلطان الشّهداء و محبوب
الشّهداء دست بیالود حضرت بهاء الله پدر را ذئب
و پسر را ابن ذئب لقب فرمود همه کس متحیّر بود که
حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد تا اینکه
این ایّام ظاهر شد " الخ
دیگر حاجی میرزا محمّد تقی وکیل الدّوله افنان که مرکز
میثاق در ضمن مناجات و طلب مغفرت در حقّش چنین
فرمودند قوله :

" ولمّا انفلق صبح الهدی و انتشر انوار
العلی و ظهر النّقطة الاولی روحی له الفداء ذاق هذا
الفرع حلاوة النداء ولبّی بالدّعاء و اقتبس الانوار من
ملکوت الاسرار و قام بکلّ خضوع و خشوع بین الابرار حتّی
اشرقت شمس الحقیقة من افق التّقدیس ... استضائت
بها مشارق الارض و مغاربها فی القرن المبین المتلالئ

السّراج فی الطف زجاج واهتدی الی منهاج ...
فلك الحمد یا الهی بماوفّقته علی هذه الخدمة العظمی
و جعلته اوّل موسّس لمشرق الاذکار بین الابرار...
ثمّ تشرّف بتقبیل حظیرة القدس فی الکرمل الجلیل..
الی ان تمّت انفاسه و قضّ القوع فی ارض طیّبة تکتنف
القبلتین المبارکتین " الخ

و محمد تقی نامان بسیار مانند حاجی میرزا محمد تقی
ابهری و سیّد تقی منشادی و میرزا محمّد تقی طبسی
و آقا محمّد تقی سدهی و ملّا محمّد تقی هشترودی و
محمّدتقی خان تاکری و میرزا محمّد تقی خراسانی و غیرهم
در مواضعی از این کتاب و مشروحًا در تاریخ ظهور
الحق مسطورند.

تَقَرُّب نزدیکی جستن و کلمهٔ تقرّب الی الله کثیرالاستعمال و متداول است.

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است:

" تقرّب درگاه کبریا به انقطاع و انجذاب
است و جانفشانی و محبّت رحمانی و خدمت احبّای
الهی و اعظم از کلّ نشر نفحات ریاض ملکوت ابهی

است زیرا مانند مغناطیس جاذب تائید است و سبب
تقرّب درگاه ربّ قدیر "

تَقِیّه مصدر عربی به معنی پرهیز کردن و برحذر شدن و در اصطلاح دینی کتمان مطالب
و اعمال اعتقادیّه دینیّه لاجل احتیاط و احترازاز مردم
است و در اسرار الآثار عمومی شرحی مذکور میباشد و در
آثار نقطة البیان است قوله:

" واحذر من التقیّه وراقب فی التّقیّة الآ تری
لنفسك خوفًا ولو کنت فی تلك الارض "

و در دعای صادر برای سیّد جعفر بشر است قوله:

" و انّك یا الهی من لطیف حکمتك قد جعلت
التّقیّة فی حکم کان النّاس من اوّل الغیبة الی الآن
فیها "

و شرح گفتار حزم آثارایشان بقدر کفایت در ظهور
الحق مسطور است و درین کتاب ضمن مواضیع (ال ف)
(اخ) (ام) (باب) (ج ود) (ذ ك ر) (س) (س ب ع) (ص
ح ف) (ع ب د) (ع ل م) (ق ص ر) (ق و م) (ز و ر)
(یوسف) و غیرها مقداری مسطور که مطالعهٔ دقیق را

در خور و مناسب میباشد ودر آثار و الواح ابهی
به جای تقیّه حکمة که اسم مصدر به معنی دانش است
بغایت تکرار و تأکید مذکور گردید و مراد مراعات
مقتضیات حال مخاطب و محیط و زمان و غیرهاست و از
آیه قرآنیه " ادع الی سبیل ربّك بالحکمة و الموعظة
الحسنه و جادلهم بالّتی هی احسن " اقتباس گردید
ودر عبارت مذکوره منقوله از آثار نقطه نیز اشاره است
و بعضی از قطع آیات ابهی مأخوذ ه از بعضی
آثارشان چنین است قوله :

" ادع بالحکمة و البیان "

و قوله :

" طوبی لك بما حضر کتابك تلقاء الوجه فی
هذا السّجن الاعظم ... بلّغ امر ربّك بالحکمة
و البیان "

و قوله :

" ایّاك ان تتجاوز من الحکمة بما امرنا العباد
من لدن ربّك العلیم الخبیر "

و قوله :

" لیس البلیّة سجنی و ما ورد علیّ من المکاره

بل البلیّة ابتلائی بین الّذین لا یعرفون شأنی ... م.
دارمع الّذین وجدتهم علی ضغینة ... علیك بالحکمة
فی الامور انّ الّذین تجاوزوا اولئك غلبت علیهم الغفلة"

و قوله :

" قد قرض جناحی بمقراض الحسد والبغضاء.
... ولکنّ الآ ن اکون ممنوعًا عن اظهار ما خزن وبسط
ما قبض و اجهار ما خفی بل ینبغی لنا الاضمار دون —
الاظهار و لو نتکلّم بما علّمنا اللّه بمنّه و جوده لینفضّ
النّاس عن حولی و یهربون و یفرّون الّا من شرب کوثر
الحیوان من کؤوس کلمات ربّه الرّحمن "

و قوله :

" حکمت محبوب است ولکن نه بشأنی که کلمة
اللّه مستور ماند و حکمت ما بین اشرار لائق نه بین
اخیار " الخ

و از آثار به امضاء خادم است قوله تبارك و تعالی :

" لیس لاحد ان یعترف بهذا الامر امام
وجوه المشرکین و المعتدین له ان یستر جمال الامر
لئلا تقع علیه عیون الخائنین " انتهی

" لکلّ نفس ان ینظرویذکر ما امراللّه عباده

من ب و نطق لسان الاولیاء التقیّة دینی و دین آبائی انّه یحکم کیف یشاء و هو القویّ القدیر "
و احوال حکمت اشتعال ایشان نیز مفصّلاً در ظهور الحقّ مسطور است و درین کتاب هم ضمن (ب ی ن) (ج م ل) (ح ی ی) (ح ك م) و غیرها ذکر میباشد .

تَکاهُل در لوح حکما است :

" اجتنبوا التّکاهل و التّکاسل "

شاید تکاهل مأخوذ از کهولة و به معنی خود به پیری زدن یا از کاهل به معنی معتمد و پشتیبان و به معنی خود به آقائی زدن و یا از کاهل به معنی عربی بی کار و سهل انگار و بی غیرت باشد چنانچه در رسالهٔ مدنیّة نیز این جمله است قوله :

" که محلّ توهّم بعضی نفوس کاهله گردد "

تَکبیر در کَبَّرَ ذکر است .

تَکَدّی مصدر عربی به معنی گدائی و دریوزگی .

در لوح به سلمان است :

" این قوم (خانوادهٔ ازل) که به اطراف

شکایت شهریه مینمایند و تکدّی میکنند ادّعای ربوبیّت مینمایند .

تَکَرَّعوا در سورة القلم است :

" تکرّعوا عن کؤوب البقاء من انامل الابهی "

به معنی اکرعوا فی کؤوب و محض مبالغه است . در جامهای جاویدی از سر انگشتان ابهی لب افکنده بنوشید .

تَکیّة عربی جای بینوایان و درویشان و سوگواری های خاندان پیمبر . تکایا جمع .

در لوحی که در ضمن توضیح طریقت و درویش ثبت است قوله :

" در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار ننموده اند "

تَلّ عربی تپّه ـ تُلُول وتلال جمع در خطاب معروف به عمّه است قوله :

" فهطلت الغیوث علی التّلول و الرّبی "

تَلاق

یوم التلاق روز تلاقی وبر خورد انام بیکدیگر که در قرآن ازالقآ روز ظهور رستاخیز میباشد .

در خطاب وصایای عهداست :

" ثبتوا علی المیثاق فی یوم التلاق "

تلاوة

تلا – تیلو – تلاوة به معنی قرائت . در کتاب اقدس است قوله :

" اتلوا آیات اللّه فی کلّ صباح و مساء انّ الّذی لم یتل لم یوف بعهد اللّه و میثاقه "

تَلَجلَجَ

رفت و بر گشت کرد . در آثار نقطه است قوله :

" ولیتلجلجنّ الکلّ " الخ

و در لوحی خطاب به بهائیان ارض صاد است قوله :

" واین حرکت اگر چه مقابل سکون ذکر میشود ولکن مقدّس از صعود و نزول و منزّه از تلجلج و ادراک اهل حدود است "

و از حضرت عبدالبهاء در حقّ زین المقرّبین است :

" ربّ انّه سمع ندائك عند تبلّج صبح احدیّتك

ولبّی لخطابك عند تلجلج عباب طمطام موهبتك " که بظاهر باید اصل نسخه تلجّج باشد .

تَلطِیف

مصدر عربی به معنی لطیف و رقیق ساختن .

در کتاب اقدس است قوله :

" انّه اراد تلطیف ما عندکم " که کلمهٔ تلطیف در این جا به معنی تنظیف استعمال گردید .

تِلقاء

در لقاء ثبت است .

تَمام

تمّ یتمّ تمام به معنی کمال .

در لوح به اشرف است قوله :

" ثمّ اعلم بان تمّ میقات وقوفك "

تَمَدُّن

مصدر مزید عربی به معنی مقیم شدن در موطن به مقابل کوچ نشینی عشائر و در معنی تعلّم و تربّی و ترقّی معروف و شایع الاستعمال گردید .

در کتاب اقدس است :

" والعلّة الکبری للاتّفاق و التّمدّن لو انتم تشعرون "

تمدّن الملك لقب میرزا عبدالحسین شیرازی بهائی معروف بود که بالاخره مردود گردید و از غصن اعظم راجع به اوست :

" به تمدن الملك سلام برسان و بگو آن مسألهٔ سرّی سبب میشود که دوباره چشم شفا یافته رمد یابد از خدا بترس در لندن بتو اشاره مینمودم حال دقّت کن ظاهر میشود امر بهاء الله الحمد لله در شرق وغرب در نهایت انتشار است فسوف تری المعرضین فی خسران مبین من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم " ع ع

تَمَرُّد مصدر عربی به معنی سرکشی در خطاب وصایای عهد است :

" اگر نفسی از ایادی وغیر ایادی تمرّد نمود "

تَمَسُّك در استمساك ذکر است .

تنباکو یا تمباکو وتاباك معروف است . در کتاب بیان است قوله :

" ونهی شده از تنباکو "

تِنْبِل عربی به معنی بی جست وخیز غیر فعّال که در عرف فارسی تَنْبَل متداول الاستعمال میباشد . در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله :

" از جهت عرش نازل قد سمعنا نداءك وتجلّینا علیك یا تنبل لو نلقی الیك ذکرًا لتطیرُ الی السّماء انّ ربّك لهو المقتدر القدیر "

ظاهر چنان است که مخاطب را بهمان عُرف فارسی آمیختهٔ حقیقت با مزاح خطاب فرمودند .

تُنْجِدُهُم در مناجاتی از مرکز میثاق :

" وتنجدهم بجیشٍ عرمرمٍ من الملأ الاعلی "

آنها را با سپاه بزرگی از جهان برین مسلّط و چیره میشوی .

تَنْساب در لوح خطاب به ناصر الدّین شاه است :

" امشی مقبلاً الی العزیز الوهّاب و من ورائی تنساب الحباب " فعل

مضارع انساب مشتق از مجرّد سیب به معنی از عقبهم مار میشتابد .

و در ذیل نام حباب هم ذکر است .

تَنْقِیَة مصدر عربی به معنی پاک و خالص کردن .
در لوح طبّ است :
" تنقیة الفضول هی العمدة ولکن فی الفصول المعتدله " که مراد شرب مسهل و مصیفات خون و هم تنقیص خون در فصل بهار و پائیز میباشد .

تَوَجَّهُوا در کتاب اقدس :
" اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده اللّه الّذی انشعب من هذا الاصل القدیم " رو کنید .

توحید در ضمن وحدت ذکر است .

تورات عبری به معنی شریعت و نام کتاب اساسی مقدّس بنی اسرائیل گردید که

به تفصیل در کتاب رهبران بزرگ و رهروان مذکوراست
و در کتاب ایقان است قوله :

" جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروّج و مکمّل شرایع توراة باشد ... چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است "

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است قوله :

" لندن امة اللّه روزنبرگ علیها بهاء اللّه
هو اللّه ای کنیز الهی ... تورات که اقدم تاریخ شمرده میشود امروز سه نسخه موجود تورات عبری که نزد یهود و علمای پروتستانت معتبر است و تورات سبعینی یونانی که در کلیسای یونانی و نزد شرقیون معتبر است و تورات سامری که در نزد سامریون معتبر است این سه نسخه با یکدیگر حتّی در تاریخ حیات مشاهیر اختلاف عظیم دارد در تورات عبریان از طوفان نوح تا ولادت ابراهیم دویست و نود و دو سال مثبوت و در تورات یونانیّه هزار و هفتاد و دو سال مرقوم و در تورات سامریّه نهصد و چهل و دو سال مذکور و به تفسیر هنری اسکات مراجعه نمائید زیرا جدولی دارد که

اختلافهای توراتهای ثلاثه را در تاریخ تولّد جمعی از سلالهٔ سام مرقوم نموده ملاحظه خواهید کرد که چقدر اختلاف دارد و همچنین بحسب نصّ تورات عبرانی از خلق آدم تا طوفان نوح هزار و نهصد و پنجاه و شش سال مثبوت و بحسب تورات یونانی دو هزار و دویست و شصت و دو سال مذکور و به حسب نصّ تورات سامری هزار و سیصد و هفت سال میشود حال در اختلاف تواریخ تورات تفکّر نمائید فی الحقیقه این جای تعجّب است یهود و پروتستان تورات یونانی را تزییف کنند و یونانیان تورات عبرانی را تکذیب نمایند و سامریّون تورات عبرانی و یونانی هر دو را انکار نمایند.» الخ

تَوَق — مصدر عربی به معنی میل و شوق.

در مناجاتی از مرکز میثاق است:

«یبکی بالعشق و الاشراق توقًا الی الورود فی ظلّ رحمانیّتك»

توقیع — مصدر عربی پاسخ دادن بر نامه و نامه های صادره از ناحیهٔ مقدّسهٔ معروفه نزد امامیّه در جواب کسان و نیز نامه و پاسخ نقطة البیان که درضمن نام باب ذکری است مشهور گردید. تواقیع جمع. و در اسرار الآثار العمومیّه تفصیل است.

تَوَکُّل - تُکلان — مصدر عربی به معنی اعتماد و تفویض امر به دیگری و تسلیم شدن.

در لوح رئیس است:

«لا تحزن عمّا ورد علیك و توکّل علی اللّه المقتدر العلیم الحکیم»

و در لوح طبّ است:

«و علی اللّه التّکلان»

تولستوی Leo Tolstoy — کنت لئون تولستوی دانشمند نویسنده شهیر روسی طرفدار اصلاح جامعهٔ بشری و منتقد اعمال ریاست دینیّه و هیئت سیاسیّه که مقتدای جمعی کثیر ازپیروان و آثارش محلّ توجّه جهانیان بود و کاخ خود

را درمسو برجای گذاشت وبقریه‌ء کوچك یاسنایا پولیانا به بزرگی و دامپروری اشتغال میورزید چون از این امر بهائی خبر یافت تعریف وتجلیل کرد و حضرت عبدالبهاء میرزا عزیز الله جذّاب خراسانی را نزد وی به قریه مذکوره با پیام و نامه‌ء رهبری فرستاد و او باغوش باز به جان پذیرفته در دل گرفت و در آثارش ستوده نشر ورواج خواست .

تُومان ترکی الاصل مستعمل درایران نام مسکوك ده ریالی کنونی بود .

در رساله‌ء سیاسیّه است :

" هفت کرور تومان و دریای مازندران را بباد دادند "

تومانسکی Toumanski مستشرق روسی که کتاب اقدس وبسیاری از الواح را بروسی توصیف وترجمه ونشر کرد ودر واقعه شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی درعشق آباد وقیام حکومت قیصری بقصاص جانیها خطابی مورخ ۱۸۹۹ میلادی بوی است قوله :

" هوالله ای معین مظلومان حمایت وصیانتِ دولت ابد مدت خاطر آزرده ستمدیدگان را شاد وخرّم نمود . . . این سلطنت با عدالت را جاوید مدّت کن... تا ابدالآباد از برای سرکار برقرار دارد "

تُون شهر معروف در قهستان و خراسان که در این عصر پهلوی فردوس نامیدند و حضرت بهاء الله فاران یاد کرد و ذیل آن نام مذکور است .

تَهَنّأ خوشگوار و ملتذّ شد . درصورت زیارت طلّان خانم مذکور هنام است :

" اشهد انّك زمن الحیات ما تهنّأتِ بشربة ماءٍ براحةٍ ورخاء "

تَیْناء وزَیْتاء که درلوح به رئیس عثمانی وضمن (ر ° س) ثبت است قوله :

" یا رئیس قد تجلّینا علیك مرّةً فی جبل التیناء واخری فی الزّیتاء وفی هذه البقعة المبارکة " الخ

دو کوهی است در فلسطین که حضرت مسیح بر آنهـا
به حواری درخشید و مراد از هذه البقعة المبارکه اردنه
است .

و در خطابی است قوله :

" جبل تیناء و زیتا" دو جبل مقدّس است که در
قرآن به تین و زیتون نامیده شد و در اراضی مقدّســه
واقع شده اند و در کتاب زکریّا است قوله " فیخــرج
الرّب . . . و تقف قدماه فی ذلك الیوم علی جبل الزّیتون
الّذی قدام اورشلیم من الشّرق " الخ

تیه عربی بیابان . ورطه گمراهی .
و تیه بنی اسرائیل که بریّــه
طور سینا مینامند قسمتی کـه
موسی و بنی اسرائیل در طی راه از مصر تا فلسطین چهل
سال در آنجا سرگردان بودند .

ودر لوح به شیخ باقر مجتهد اصفهانی است قوله :

" ولا تکن فی تیه الکذب من الهائمین "

حرف

« ث »

« ث »

ثَأْر عربی به معنی انتقـــام و خونخواهی و نیز مُنتقم .
ثَأرات جمع . و از اینجـادر زیارت نامه شیعیان خطاب به امام یا ثار اللّه و ابـــن ثاره است و گفته میشود یا ثأرات الحسین یعنـــی ای خونخواهان حسین و منظور از این کلام تهییج بر انتقام برای آن حضرت بود .

و در لوح به حاجی محمّد کریم خان است قوله :

" وکذلك فی طلب الثّار بالمهلهل "

و از مرکز میثاق در ضمن طلب مغفرت برای زین — المقرّبین در وصف کربلاء است قوله :

" وتعطّر ارجائها بنفحات رائحة طیّبـــــة انتشرت من ثار سیّد الشّهداء " که اطلاق بر خـــون

شهیدان میگردد .

ثانی

عربی به معنی دوّم . ثانی من آمن به اصطلاح بیان یعنی دوّم مؤمنین آن دوره ملّا علی بسطامی میباشد که در باب سوّم واحد اوّل کتاب بیان منصوص است .

ثبوت - اِثبات

در کتاب اقدس است قوله : " انّ هذا لهو القضاء المثبت وبه ثبت کلّ قضاء محتوم "

مُثبَت اسم مفعول از اثبات و مراد عالم قضاء مقدّس از محو و اثبات مصطلح در عرف روحانی اسلامی میباشد و در دورهٔ میثاق ابهی عنوان ثبوت و ثابت برعهد و میثاق مصطلح و متداول تامّ گردید وکثیری بنام ولقب ثابت مسمّی و مشهور و مذکور درآثارند .

ثَجّاج

عربی به معنی پرسیلان . در لوحی است قوله :

" قل یا قوم اتشربون ماء الاجاج بعد الّذی نزل ماء ثجاج من سماء اسمی

السّبحان انّ هذا الجهل عظیم "

و در خطاب و مناجاتی است :

" واسقنی من الماء العذب الثّجاج "

ثَدْی

عربی به معنی پستان . در توقیعی از حضرت نقطه در حال بردنشان بآذربایجان از قریهٔ سیاه دهان خطاب به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" و هرگاه با وجود این مستحقّ قتلم بذات مقدّس الهی که مشتاقم بموت اشدّ اشتیاق طفل به ثدی امّش بسم اللّه وباللّه منتظر حکم وراضی به قضای خداوندم " الخ

ثَرٰی

عربی خاک نرم خصوصًا خاک درون زمین . در آثار ابهی جملهٔ " ربّ العرش والثّری " بسیار است .

و در لوح رئیس است :

" ونکون مطروحًا علی الثّری "

و در مناجات طلب مغفرت غصن اعظم عبدالبهاء در

خوٌ حاجی ذبیح :

" وانقلب علی الثّری متبتّلاً الی ملکوت عزّك "

ثُرَیّا نام کواکب هفتگانه مرصودة معلوم که به فارسی پروین وخوشه گویند ونام مجلّه هفتگی فارسی منطبع در مصر که آقا فرج اللّه کاشی بهائی محدث و مدیر آن شد وبعلّت شیرینی مقالات و وضع ظاهر آن محبوب ایرانیان واقع گردید و فیمابین آن مجلّه و مجلّه فارسی دیگر در مصر بنام سروش و نیز مجلّه حبل المتین کلکتّه رقابت و اغراض مذهبی و معارضات شدیدهٔ قلمی پیش آمد وغصن اعظم عبدالبهاء درخطابی چنین مرقوم فرمودند :

" امّا روزنامه ثریّا در مصر بسیار سبب زحمت ما گشت در بدایت با علی محمد خان بالاتّفاق این روزنامه را ایجاد نمودند بعدهم زدند سبب عداوت میرزا علی محمدخان شد روزنامهٔ سروش احداث کرد و به جهت عداوت با صاحب ثریّا نهایت مذمّت را از احبّاء علی الخصوص جناب میرزا ابوالفضل نمود و در مجالس و محافل افتراء و بهتان زیاد زد و حال آنکه

ما ابداً تعلّق به هیچ روزنامه نداریم و مسلك ما تعلّق به روزنامه ها نیست روزنامه بالنّسبه به مقاصد روحانیه الهیّه ما ملعبه صبیان است روزنامه به جهت سیاسیّون است نه روحانیان بعد میانه ثریّا و حبل المتین اختلاف آراء حاصل شد از آن وقت تا حال صاحب حبل المتین بگمان آنکه صاحب ثریّا را تعلّق در افکار سیاسیّه لهذا نسبت باین امر نهایت تحریك و مذمّت را مینماید وآنچه از قلمش جاری گردد مینگارد" انتهی وبالاخره آقا سیّد فرج اللّه به ایران آمد چندی نیز ثریّا در طهران اداره کرد و او بهمین نام ثریّا در آثار مرکز میثاق ذکر است .

ثُعبان عربی مار خطرناك . در لوح به نصیر است قوله :

" ثمّ اعلم بانّ نفس الّذی یخرج من هؤلآء انّه یؤثّر کما یؤثّر نغمن الثّعبان ان انت من العارفین " که در حقّ بابیان معرض میباشد .

ثَغر عربی دندان جلو . در مناجاتی است :

" ثمّ اسبق الموحّدین یا بحری فی کلّ الاحیان من فم عطائك و ثغر الطافك "

ثَقَلَین عربی مذکور در قرآن " سنفرغ لکم ایّها الثّقلان " خطاب به جنّ و انس مصطلح در آن کتاب است که متاع و حشم و چیز گیرنده و با ارزش زمین اند .

و در کلمات مکنونه است :

" یابن الانسان تخضّب شعرك من دمك لکان اکبر عندی من خلق الکونین و ضیاء الثّقلین فاجهد فیه "

ثَکلی عربی زن بچه مرده . در لوح دعاء یدعوه محیی الانام :

" سبحانك اللّهمّ یا الهی تسمع حنینی کحنین الثّکلی "

ثَلّ در لوح خطاب به شیخ محمد باقر نجفی است :

" یا معشر العلماء بکم

انحطّ شأن الملّة و نکس علم الاسلام و ثُلّ عرشه العظیم" یعنی تخت عظیمش خراب شد .

و نیز در لوح حکمت است :

" فلمّا جاء اجلها ثُلّ عرشها "

ثُلّة عربی گروه و دسته . در خطاب وصایای عهد است :

" و ثلّةٍ هادمةٍ للبنیان "

ثَلج عربی به معنی برف و یخ . در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" و حق را آب و اشیاء را به منزلهٔ ثلج چنانچه گفته اند و ما الخلق بالتّمثال الاّ کثلجة — و انت لها الماء الّذی هو نابع — ولکن بذوب الثّلج یرفع حکمه — و یوضع حکم الماء و الامر واقع "

و در لوحی راجع به اسلا مبول ضمن آن نام ذکر است .

ثَمانین ثمانون عربی هشتاد . در لوحی است :

" اذاً فاعرف سرّ

الثّمانین و ما وعدتم به فی التّسع لتوقن بانّ اللّه یوفی وعده و یقدر مقادیر کلشیئی فی کتاب محفوظ " الخ

مراد سال هشتاد قمری از هجرت محمّدی و سال نه از اظهار دعوت نقطه است که مقام ابهی از مقصد خود اولاً خفیاً و ثانیاً علناً کشف نقاب فرمودند .

ثَمَر

ثَمَرَة عربی به معنی میوه و نتاج و نتیجه و محصول و ربح و فائده و هرچه زایش مادّی یا معنوی از شیئی است . ثَمَرات . ثمار . اثمار جمع .

از حضرت نقطه است :

" اللّهمّ العن شجرة الکفر و اصلها و فرعها و اغصانها و اوراقها و اثمارها "

و بدین طریق در آثار این امر به حدّ کثرت استعمال در امور معنویّه گردید و بابیان میرزا یحیی ازل را ثمره یعنی برِ شجرهٔ امر بیان خواندند و ثمره مخاطب در الواح لقب امری بنت حاجی میرزا رضا قلی برادرابهی و زوجهٔ میرزا اسمعیل و قبلاً لقب مادرش مریم شهیره بود .

مست شد .

ثَمَل

در خطابی است :

" ثَمَلَ من الصّورة المشمولة الصّهباء "

ثُمالة ته کاسه و رسوب و دُرد شراب .

در لوح حکما است :

" و منهم من شرب ثمالة الکأس " مراد ته کاسهٔ حکمت و معرفت میباشد .

ث ن ی

ازاین ریشهٔ عربی که به معنی دوتائی غالباً استعمال میشود و مشتقّات و فروع بسیار دارد از آن جمله کلمهٔ مثنوی به معنی شعر دو بیتی است و مثنوی ملّا جلال الدّین رومی بغایت معروفیّت و شهرت میباشد و نام و ابیات آن در آثار این امر به کرّات مذکور گردید .

و مثنوی ابهی که در ایّام اقامت سلیمانیّه و کردستان سرودند مطبوع و مشهور میباشد .

ث و ب

از مشتقّات این ریشهٔ عربی که به معنی جمع و اجتماع و

ورجوع وپاداش غالبًا استعمال میشود :

کلمه مثابه به معنی " جایگاه آنها " است وبه معنی مانند ومقام وعوض وبجای دیگری بسیار متـــداول میباشد .

درلوح دنیا است قوله :

" کلمهٔ الهی بمثابهٔ نهال است " الخ

ودرلوحی دیگر است قوله :

" انسان را به مثابه معدن که دارای احجـــار کریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصـــه شهود آید وعالم انسانی ازآن منتفع گردد "

ریشهٔ عربی به معنی اقامت .

ث وی مثوی اقامتگاه .

درلوح به حاجی محمد کریم خان است :

" وانّ الیه مرجعک ومثواک "

غلطنامهٔ جلد دوم کتاب اسرارالآثار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٥	١٦	ناح	ناح بها
٣٧	٥	١٣١٤	١٩١٤
٦٤	٤	سواه	سوی
٦٤	٥	المعبودیة	المعبود
٦٤	٥	کانت	قد کانت
٦٤	٦	آل الله	آل الله سلام الله علیهم
١٤	٦	ومنها	وهنا
١٤٣	٤	لبئرالظلماء	البئر الظلماء
١٥٤	١	الفلواء	الفلواء
١٥٤	٢	قلواء	غلواء
١٦٠	٥	ضیّعواالامر	ضیّعواالامر
١٧٤	٢	افام	انام
١٧٤	٦	تیلو	یتلو
١٧٥	١	لبی	لبّی
١٧٨	٨	مصیفات	مصفیّات